سفیران اسلام

**تألیف:**

**عبدالقادر الشیخ ابراهیم**

**ترجمه:**

**عبدالرحیم هاشم‌زهی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | سفیران اسلام | | | |
| **عنوان اصلی:** | من سفراء الإسلام | | | |
| **تألیف:** | عبدالقادر الشیخ ابراهیم | | | |
| **مترجم:** | عبدالرحیم هاشم‌زهی | | | |
| **موضوع:** | اهل بيت، صحابه و تابعین | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[**فهرست مطالب** ‌أ](#_Toc442536982)

[پیشگفتار 1](#_Toc442536983)

[علی بن أبی طالب**س** 3](#_Toc442536984)

[نام و نسب 3](#_Toc442536985)

[ویژگی‌های جسمانی 3](#_Toc442536986)

[تربیت 4](#_Toc442536987)

[اسلام آوردن 4](#_Toc442536988)

[شجاعت 5](#_Toc442536989)

[در غزوه خیبر 6](#_Toc442536990)

[ازدواج 7](#_Toc442536991)

[همسران و فرزندان حضرت علیس 7](#_Toc442536992)

[مقام حضرت علیس 9](#_Toc442536993)

[زهد و تواضع 10](#_Toc442536994)

[مقام سیاسی 12](#_Toc442536995)

[مقام علمی 13](#_Toc442536996)

[حضرت اسامه بن زیدب 15](#_Toc442536997)

[نام و نسب 15](#_Toc442536998)

[ویژگی‌های جسمانی 15](#_Toc442536999)

[لقب 17](#_Toc442537000)

[ولادت و پذیرش اسلام 18](#_Toc442537001)

[پرورش 19](#_Toc442537002)

[مقام ایشان 19](#_Toc442537003)

[فرمان‌برداری از مادر 20](#_Toc442537004)

[جهاد با مشرکین 20](#_Toc442537005)

[کناره‌گیری از فتنه 23](#_Toc442537006)

[وفات 24](#_Toc442537007)

[حضرت عبدالله بن عباسب 25](#_Toc442537008)

[نام و نسب 25](#_Toc442537009)

[لقب 25](#_Toc442537010)

[مشخصات 25](#_Toc442537011)

[تولد 26](#_Toc442537012)

[همراهی (مصاحبت) 27](#_Toc442537013)

[علم و فضل 28](#_Toc442537014)

[نابینایی 31](#_Toc442537015)

[تواضع 32](#_Toc442537016)

[جهاد 33](#_Toc442537017)

[ذکاوت 33](#_Toc442537018)

[وفات 35](#_Toc442537019)

[عبدالله بن زبیرب 37](#_Toc442537020)

[نام و نسب 37](#_Toc442537021)

[ولادت 37](#_Toc442537022)

[مشخصات 38](#_Toc442537023)

[پرهیزگاری 39](#_Toc442537024)

[شجاعت 40](#_Toc442537025)

[خلافت 42](#_Toc442537026)

[جهاد با حجاج 44](#_Toc442537027)

[نتیجه 46](#_Toc442537028)

[عبدالله بن عمر بن الخطابب 49](#_Toc442537029)

[نام و نسب 49](#_Toc442537030)

[مشخصات و عادات 49](#_Toc442537031)

[عادات 49](#_Toc442537032)

[ولادت، اسلام و هجرت 50](#_Toc442537033)

[«جهاد» 50](#_Toc442537034)

[مقام علمی 50](#_Toc442537035)

[پیشنهاد امارت 51](#_Toc442537036)

[زهد و تقوی 53](#_Toc442537037)

[اخلاق 56](#_Toc442537038)

[وفات 57](#_Toc442537039)

[عبدالله بن عمرو بن العاصب 59](#_Toc442537040)

[نام و نسب 59](#_Toc442537041)

[ولادت، اسلام 59](#_Toc442537042)

[مشخصات 59](#_Toc442537043)

[مقام علمی 59](#_Toc442537044)

[تقوی و زهد 60](#_Toc442537045)

[از سخنان ایشان 61](#_Toc442537046)

[راستگوئی و سخاوت 62](#_Toc442537047)

[موضع او نسبت به جنگ میان مسلمانان 64](#_Toc442537048)

[وفات 65](#_Toc442537049)

[حضرت عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدیقب 67](#_Toc442537050)

[نام و نسب 67](#_Toc442537051)

[جایگاه 67](#_Toc442537052)

[اسلام آوردن 68](#_Toc442537053)

[جهاد 69](#_Toc442537054)

[جنگ یمامه 69](#_Toc442537055)

[صداقت و پاک‌دامنی 70](#_Toc442537056)

[وفات 72](#_Toc442537057)

[حضرت ثابت بن قیس**س** 75](#_Toc442537058)

[نام و نسب 75](#_Toc442537059)

[جایگاه 75](#_Toc442537060)

[پرهیزگاری 77](#_Toc442537061)

[صداقت و وفاداری 79](#_Toc442537062)

[جهاد 80](#_Toc442537063)

[شهادت 81](#_Toc442537064)

[اجراء وصیت 81](#_Toc442537065)

پیشگفتار

الحمد لله رب العالـمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله وأصحابه أجمعين.

در عالم هستی انسان برترین مخلوقات است که خداوند متعال او را به نام جانشین در دنیا و معمار آن معرفی کرده و از میان آن‌ها أنبیاء و رسل‡ را جهت رهبری و هدایت جوامع بشری انتخاب نمود.

آخرین و خاتم آنان حضرت محمد مصطفی ج هستند. ایشان تقریباً 1400 سال قبل در این دنیا تشریف آوردند و جهان را که بر پرتگاه نیستی و اضمحلال قرار داشت به سوی نور و رستگاری و آئین انسانیت راهنمایی کردند و انسان را از حضیض پستی به اوج تعالی ترقی عروج دادند.

مکتب محمدی شاگردان و جانثاران بی‌مانندی تحویل جامعه دادند که خداوند متعال آنان را مدار ایمان معرفی کرده و فرمود: ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖ﴾ [البقرة: 137][[1]](#footnote-1).

و پیامبر ج محبت دوستی آنان را چنین بیان فرمودند: «لكل شيءٍ أساسٌ وأساس الإسلام حب أصحاب الرسول ج وحب أهل بيته»[[2]](#footnote-2).

«هر بناء پایه و اساسی دارد و اساس دین مبین اسلام بر پایۀ محبت اصحاب و اهل بیت پیامبر ج استوار است».

و محبت با شخص بسته به شناخت و آشنائی او است. بنابراین، بنده بر آن شدم که جهت آشنائی کودکان و نوجوانان عزیز مجموعه داستان‌های زندگانی سفیران اسلام نوشتۀ عبدالقادر الشیخ ابراهیم را از زبان عربی به فارسی برگردانم که به توفیق خداوند این مجموعه رسائل به فارسی ترجمه شد، و اینک جلد اول که با داستان زندگی حضرت علیس آغاز می‌شود، خدمت عزیزان تقدیم می‌شود، و لازم به تذکر است که جهت استفاده دوستان مطالبی مفید از مترجم نیز با استناد از منابع معتبر اضافه شده است.

و از خداوند متعال امیدوارم که این کوشش اندک را به بارگاه خویش شرف قبولیت عنایت فرماید، وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أنیب.

عبدالرحیم هاشم‌زهی

از

حوزه علمیه عین العلوم گشت سراوان

علی بن أبی طالبس

نام و نسب

نام: علیس.

کنیه: ابوالحسن.

قبیله: قریشی هاشمی.

سلسله نسب: علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی[[3]](#footnote-3).

ایشان از حضرت جعفر ده سال کوچک‌تر و جعفر از عقیل ده سال کوچکتر و عقیل از طالب ده سال کوچک‌تر بودند[[4]](#footnote-4):

ویژگی‌های جسمانی

ایشانس چشمانش درشت، چهره‌اش گندم‌گون، قامتش نسبتاً کوتاه، ریشش انبوه و پرپشت و شانه‌اش فراخ بود، صورتش زیبا چون ماه تمام می‌درخشید.

و یکی از آن ده نفری هستند که پیامبر ج آن‌ها را مژده بهشت داده‌‌اند و چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین هستند، و اولین نوجوانی است که در سن ده ‌سالگی ایمان آوردند.

تربیت

ابن هشام در کتاب سیرت خویش بیان نموده که قریش با قحط‌سالی شدیدی مواجه شدند و ابوطالب فرزندان بسیاری داشت، رسول الله ج به عمویش عباسس که یکی از متمول‌ترین و ثروتمندترین بنی‌هاشم به شمار می‌رفت. گفت این قحطی مکه را فرا گرفته و برادرت ابوطالب زیاد عیال‌دار شده، بیا برویم پیش ایشان و هریک تکفل یکی از فرزندان ایشان را به عهده بگیرم تا از این رهگذر تخفیفی از بار زندگی او حاصل گردد، عباس پیشنهاد او را پذیرفت، پیش ابوطالب آمدند و گفتند: هریکی از ما تصمیم داریم تربیت از فرزندان شما را بپذیریم، ابوطالب گفت: تنها عقیل را برایم بگذارید و هرکدام از بچه‌ها را که خواستید همراه‌تان ببرید، به دنبال همین اجازه رسول خدا ج علی را برگزید و حضرت عباسس، حضرت جعفرس را همراه خود برد. پس از آن علی برای همیشه در خانه پیامبر ج ماند تا این که ایشان به پیامبری مبعوث شدند و علی ایمان آورد و از پیامبری ج پیروی و اطاعت نمود، این احسان خداوند بر علیس بود که ایشان را در خانه پیامبرج تربیت نمود تا این که از منبع فیاض اخلاق، اعمال و آداب آن حضرت ج سیراب گردید.

اسلام آوردن

حضرت علیس اولین نوجوانی است که اسلام آوردند و این بعید است شخصی که در تکفل پیامبر ج تربیت شود و اخلاق و رفتار پیامبر ج را از نزدیک مشاهده کند از او متأثر نشود و ایمان نیاورد. از حضرت زید بن ارقمس روایت شده که حضرت علیس اولین کسی است که اسلام را پذیرفت.

ابن هشام در کتابش آورده چون وقت نماز فرا می‌رسید پیامبر ج به اتفاق حضرت علیس به دره‌های مکه می‌رفتند و نماز می‌خواندند، روزی ابوطالب آن دو را دید که نماز می‌خوانند، از حضرت علی پرسید: این چه دینی است؟ گفت به خدا و رسولش ایمان آورده‌‌ام و با او نماز خواندم و از او پیروی می‌کنم، گفت از او پیروی کن که ترا به سعادت و نیک‌بختی دعوت می‌دهد.

شجاعت

این جوان مؤمن که بدون مشوره پدرش دعوت پیامبر ج را پذیرفت، در زندگی‌اش خاطرات مهمی وجود دارد که او را برای جوانان بیدار هر عصر و زمان الگو و نمونه معرفی می‌کنند. ایشان شب هجرت پیامبر ج در رختخواب پیامبر ج خوابیدند تا امانت‌های را که پیش پیامبر ج بود، به صاحبانش تحویل دهند و جان خود را فدای رسول اکرم ج کردند. و در جنگ خندق آنگاه که قهرمان مشهور عرب عمرو بن عبدود در میدان کارزار آمد و مبارز می‌طلبید، حضرت علیس بلند شد و گفت یا رسول الله! من حاضرم با او مبارزه کنم، پیامبر ج فرمودند: علی بنشین او عمرو است، سپس او مسلمانان را به باد مسخره گرفت که آن بهشتی که می‌گوئید هر که کشته شود وارد آن می‌شود کجا است و چرا کسی از شما به مبارزه نمی‌آید؟

دیگر بار حضرت علیس گفت: یا رسول الله! من می‌توانم با او مقابله کنم، پیامبر ج فرمودند: بنشین او برای بار سوم صدا زد، حضرت علیس به مبارزه‌اش برخاست. عمرو پرسید: تو کیستی؟

حضرت علیس: منم علی.

او گفت: علی بن عبد مناف؟

علی: خیر، علی ابن ابی‌طالب.

عمرو گفت: برادرزاده. میان عموهایت افرادی از تو بزرگتر وجود دارد و من ریختن خون ترا مناسب نمی‌دانم.

حضرت علیس: اما من ریختن خون ترا مناسب می‌دانم.

آنگاه مبارزه شدیدی میان‌شان درگرفت و حضرت علیس پیروز شدند و جنگ‌آوران دشمن با شکست قهرمان‌شان پا به فرار نهادند.

در جنگ بدر به مبارزه ولید بن عتبه رفت و او را از پای درآورد. حضرت علیس آنچنان فداکاری‌های مشهور و معرفی دارد که نشانه پیروزی ایمان و جوانمردی او به حساب می‌آیند.

حضرت علیس در تمام جنگ‌ها از اولین قهرمانان مسلمانان بودند و نزد پیامبر ج منزلت ویژه‌ای داشتند، ایشان در جنگ خیبر از خود رشادت‌ها و دلاوری‌های فراموش‌نشدنی به جای گذاشتند.

آنگاه که فتح بر مسلمانان دشوار شد و پیامبر ج فرمودند: فردا پرچم را به دست مردی می‌سپارم که دوستدار خدا و پیامبرش است و خدا و رسولش او را نیز دوست دارند. اصحاب روز بعد دیدند که پیامبر ج حضرت علی را خواستند و پرچم را به دست او سپردند و در آن شب حضرت علیس مبتلاء به درد چشم بود و پیامبر ج قدری آب دهان بر چشم او مالیدند، خوب شد و پس از آن هرگز به درد چشم مبتلاء نشد.

در غزوه خیبر

حضرت علیس با جنگجوی یهودی به مبارزه پرداخت، سپر از دستش افتاد بلافاصله درب قلعه را به جای سپر در دست گرفته و به مبارزه ادامه داد تا این که یهودی را به هلاکت رساند و دژ خیبر را فتح نمود.

حضرت ابورافعس یکی از جنگجویان غزوه خیبر می‌گوید که من و هفت نفر دیگر می‌خواستیم آن در را از جایش تکان دهیم، نتوانستیم.

و از حضرت جابرس روایت شده که حضرت علیس روز خیبر درب را به دوش گرفته بود و مسلمانان از آن عبور نموده و قلعه را فتح کردند.

ازدواج

پیامبر اکرم ج محبوب‌ترین دخترانش حضرت فاطمه را در نکاح او درآورد، و به فاطمهل گفت که من ترا به عقد نخستین کسی که به من ایمان آورده و از همه اصحاب من عالم‌تر و بردبارتر و در دنیا و آخرت از سرداران اسلام است، درآورده‌ام.

حضرت اسماء بنت عمیسل می‌گوید: زمان عروسی حضرت فاطمهل و حضرت علیس من پیامبر گرامی ج را دیدم که برای هردو دعاهای خصوصی می‌کرد[[5]](#footnote-5).

همسران و فرزندان حضرت علیس

«حضرت علیس در حیات حضرت فاطمة الزهراءل با هیچ زنی ازدواج نکرد، اما بعد از وفاتش با چند تن ازدواج کرد که همسران و فرزندان او بدین ترتیب هستند».

1. فاطمه بنت رسول الله ج، مادر حسن و حسین، و گفته شده محسن که در طفولیت به مرگ طبیعی درگذشت، زینت کبری و ام‌کلثوم همسر حضرت عمرس.
2. ام‌البنین بنت حرام الکلابی (مادر عباس، جعفر، عبدالله و عثمان است) که تمام‌شان در معرکه کربلا با برادرشان حسین شهید شدند.
3. لیلی بنت مسعود التمیمی (مادر عبیدالله و ابوبکر) در کربلا شهید شدند و از خود فرزندی باقی نگذاشتند.
4. اسماء بنت عمیس (مادر یحیی، محمد اصغر، و عون است که آنان فرزندانی نداشتند).
5. ام حبیبه بنت زمعه تغلبی یا آن طوری که در بعضی دیگر از تواریخ ذکر شده صهباء بنت ربیعه (مادر رقیه و عمر که این عمر در 35 سالگی وفات نمود و فرزند هم باقی گذاشت).
6. ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی (مادر ام الحسن و رمله کبری) است.
7. امامه بنت ابی العاص بن ربیع، مادر امامه زینت دختر رسول الله ج هستند، امامه مادر محمد اوسط است که فرزندی نداشت.
8. خوله بنت جعفر حنفی (مادر محمد اکبر که به محمد بن حنیفه معروف است).
9. پنج تن از پسران او که از خودشان نسلی باقی گذاشتند عبارت‌اند از: حسن، حسین، محمد بن حنیفه، عمر و عباس. دختران او از دیگر زنان عبارت‌اند از: ام هانی، میمونه، زینب، صغری، رمله صغری، ام کلثوم صغری، فاطمه، امامه، خدیجه، ام الکرام، ام جعفر، ام سلمه و جمانه».

(مترجم)

مقام حضرت علیس

ایشانس از جمع آن ده نفری هستند که پیامبر ج آنان را بهشت مژده دادند و به مقام جانشینی پیامبر ج به عنوان چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین نائل شدند، و برای برتری ایشان تنها این بسنده است که پیامبر ج محبت ایشان را از علائم ایمان و عداوت و دشمنی‌اش را نشانه نفاق معرفی کردند. و فرمودند ای علی! هرکس که تو را دوست دارد مؤمن است، و آن که با تو عداوت دارد منافق است، و فرمودند تو از منی و من از تو هستم.

و گفتند که علیس خدا و پیامبر را دوست دارد و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست دارند.

و در غزوه تبوک چون پیامبر ج او را همراه نبردند و به عنوان امیر مدینه بعد از خودش منصوب کردند، حضرت علیس گفت یا رسول الله! مرا با زنان و بچه‌ها می‌گذارید؟ پیامبر ج فرمودند: مگر دوست ندارید که تو نسبت به من مانند هارون برای موسی÷ باشی با این تفاوت که هارون پیامبر خدا بود و بعد از من پیامبر دیگری نخواهد آمد.

و فرمودند اگر خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت کند برای تو از شتران سرخ‌رنگ ارزش بیشتری دارد.

و فرمودند آیا به تو کلماتی نیاموزم چون بگوئید خداوند ترا مورد بخشش و لطف خویش قرار دهد با این که تو بخشوده شده‌ای، حضرت علیس گفت بله یا رسول الله! بفرمائید و پیامبر ج این کلمات را به ایشان آموختند: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الحَلِيْمُ الْعَلِيْم، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيم، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمُ». «نیست هیچ معبودی جز خداوند بردبار و دانا، هیچ معبودی نیست جز پروردگار بزرگ و بلند مرتبه، هیچ معبودی نیست جز پروردگار آسمان‌ها و عرش بزرگ». و احادیث زیادی برتری ایشان را بیان می‌دارند.

زهد و تواضع

روزی حضرت معاویهس از ضرار صُدائی که یکی از یاران حضرت علیس بود خواست که شخصیت حضرت علیس را برای او بیان نماید، ضرار گفت: مرا معذور دارید، ولی حضرت معاویهس اصرار نمودند که باید تعریف کنی، آنگاه لب به سخن گشود و گفت ایشانس شخصی با دید وسیع، شجاع، عالم و عادل بودند و از سخنانش علم و حکمت می‌طراوید از دنیا و زرق و برق آن نفرت داشتند و تاریکی و تنهایی را دوست داشتند، بسیار می‌گریستند و همیشه در تفکر به سر می‌بردند، لباس های کوتاه و نان خشک را می‌پسندید و در بین ما مانند یکی از ما بودند، هنگامی که از او می‌پرسیدیم پاسخ می‌داد، علماء دین را احترام می‌گذاشت و مساکین را به خودش نزدیک می‌کرد، نزد ایشان ظالم، توانایی ظلم را نداشت و ضعیف از عدالتش محروم نبود. قسم به خدا بسا شب‌های تاریک من ایشان را می‌دیدم که ریش مبارک‌شان را گرفته و مانند مار گزیده‌ای به خودش می‌پیچید و با سوز گریه می‌گفت: دنیا تو خودت را برای من آراسته کرده‌ای پیش من آمده‌ای، برو دیگری را فریب بده من تو را طلاق بائن داده‌ام که جای بازگشتی نیست، زندگی در تو اندک و خطرات تو بی‌شمار آه از کمی توشه و طول مسافت و ناامنی راه. آنگاه حضرت معاویهس گریست و گفت بخدا سوگند ابوالحسن این چنین بودند رحمت خداوند بر ایشان باد. و از ضرار پرسید: تو چقدر برای حضرت علی ناراحت هستی؟ گفت من مانند مادری که سر بچه‌اش در دامنش بریده شود.

أبجُر بن جرموز می‌گوید که پدرم گفت من حضرت علی بن ابی‌طالبس را روزی دیدم که از مسجد کوفه خارج می‌شد و دو چادر بر تن داشت، یکی قمیص و دیگر ازار و ازارش از نصف ساق بالاتر بود و ایشانس تازیانه‌ای به دست گرفته و در بازارها گشت می‌زدند و مردم را به تقوی، راستی، معامله و تجارت صحیح دستور می‌دادند.

روایت شده که روزی حضرت علیس نزد حضرت فاطمهل رفت و سپس از منزل بیرون شد و به مسجد رفت و آنجا دراز کشید، پیامبر ج وارد منزل شدند و از حضرت فاطمهل پرسیدند که پسر عمویت کجا است؟ گفت در مسجد خوابیده است، رسول اکرم ج به مسجد رفتند دیدند که چادرش افتاده و خاک بر پشت او چسبیده است، حضرت پیامبر ج خاک‌ها را از پشتش پاک نمودند و فرمودند: بنشین ای ابوتراب. از آن پس حضرت علیس دوست داشت که او را ابوتراب صدا زنند.

شخصی می‌گوید که من حضرت علیس را روزی در بازار دیدم که شمشیری می‌فروخت و می‌گفت چه کسی این شمشیر را از من می‌خرد، قسم به خدا در بسیاری از جنگ‌ها با این شمشیر از رسول الله ج دفاع کرده‌ام و اگر به ارزش این پول داشتم این را نمی‌فروختم.

روز عید فطر مردی به خدمت ایشان رسید دید که ایشان نان خشک می‌خورند آنگاه که رعایا لقمه‌ای چرب و نرم می‌خوردند. پرسید یا امیرالمؤمنین! روز عید است و شما نان خشک تناول می‌کنید؟

حضرت علیس گفت: امروز عید کسانی است که روزه و ترویح و اعمال آنان دیروز قبول شده و گناهان‌شان بخشوده شده است، امروز برای ما عید است و فردا برای ما عید است و هرروزی که نافرمانی خداوند را نکنیم برایمان عید است.

مقام سیاسی

ایشان چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین هستند و در دوران خلافت خلفاء سه‌گانهش عضو مجلس شوری بودند و خلفاء ثلاثه با ایشان در امور سیاسی و دینی مشورت می‌کردند، و در معضلات بر رأی ایشان اعتماد می‌کردند.

و حضرت عمرس همیشه می‌گفت: «لولا علي لهلك عمر» «اگر علی نمی‌بود عمر هلاک می‌شد».

پیامبر ج ایشان را به عنوان فرماندار و قاضی یمن منصوب کردند تا در میان مردم قضاوت کند، حضرت علیس عرض کرد یا رسول الله! من با علم قضاوت آشنائی ندارم. پیامبر ج دست مبارک خویش را بر سینه او نهادند و فرمودند: خداوند قلبش را راهنمائی کن و سخنش را راست بگردان.

حضرت علیس می‌گوید: به خدا قسم بعد از آن من در صحت هیچ قضاوتی تردید نداشتم.

و در زمان مجروح‌شدن امیرالمؤمنین حضرت عمر فاروقس ایشان عضو مجلس شورای انتخاب خلیفة المسلمین بودند، و اعضای شوری عبارت بودند از: حضرت علی، حضرت عثمان، حضرت طلحه، حضرت زبیر و حضرت عبدالرحمن بن عوفش.

آنگاه که حضرت فاروق اعظمس گفتند چه خوب بود که امر خلافت بر عهده حضرت علیس نهاده می‌شد و شما می‌دیدید که چگونه از عهده‌اش برمی‌آمد، اگرچه همیشه شمشیر همراهش بود.

و چون حضرت عثمان شهید شد مردم به سوی ایشان شتافتند و با ایشان بیعت کردند و بر بیعت ایشان حضرات انصار و مهاجرینش متفق شدند.

و گروهی بیعت نکردند، نه ناراحت شد و نه آنان را مورد هجو و سرزنش قرار داد.

در رابطه با کسانی که بیعت نکردند از او پرسیدند؟

فرمود: ایشان آن جمعی هستند که از پیروی حق خودشان را باز داشته‌اند و با باطل هم همراه نشده‌اند[[6]](#footnote-6).

مقام علمی

ایشان داناترین یاران پیامبر ج بودند و مردم در مسائل مشکل و پیچیده به ایشان مراجعه می‌کردند و در میان مردم ضرب المثل مشهوری بود که قضیۀ ولا أبا الحسن لها مشکلی است و حضرت علیس حاضر نیست.

و از حضرت عطاء/ پرسیدند: در میان اصحاب پیامبر ج از علیس کسی داناتر بود؟ گفت: خیر.

و آنچه که بر امامت و تفوق علمی ایشان گواهی می‌دهد این که دو مفسر بزرگ قرآن حضرت عبدالله بن عباس و حضرت عبدالله بن مسعودش علم تفسیر را از ایشان آموختند.

و حضرت عبدالله بن عباسب می‌گوید: من علم تفسیر قرآن را از حضرت علی بن ابی طالبس آموخته‌ام.

و حضرت عبدالله ابن مسعودس می‌گوید: اگر من کسی را از خود داناتر نسبت به کتاب خدا بدانم و بتوانم به او برسم حتماً پیش او خواهم رفت، شخصی پرسید: آیا حضرت علیس را ملاقات نکرده‌اید؟ گفت: بله او را ملاقات کرده‌ام.

روزی حضرت علیس جهت تحدیث نعمت گفت: سوگند به خدا هر آیه‌ای که نازل شده من می‌دانم در چه مورد نازل شده و کجا نازل شده است. خداوند به من قلبی بیدار و زبانی جویا داده‌است.

و این ذره‌ای است از آنچه به ایشان خداوند عطا کرده است و مشت نمونه خروار است، ورنه علوم و معارف ایشان اگر بر تمام انسانیت تقسیم شوند همه بهره‌مند می‌شوند، و این نسبت به شخصی که در منزل نبوت تربیت گشته و از علوم و معارف ایشان تغذیه شده و از روشنی نور نبوت بهره جسته است تعجب‌آور نیست. خداوند از ایشانس راضی باد و ما را به پیروی و (اطاعت‌شان) توفیق دهد. آمین

حضرت اسامه بن زید**ب**

الحِبُّ بن الحِبِّ

نام و نسب

نام: اسامهس.

نام پدر: زید.

سلسله نسب: اسامه بن زید بن حارثه بن شراحبیل بن عبدالعزی.

نام مادر: ام ایمن پرورش‌دهنده پیامبر ج است.

ویژگی‌های جسمانی

مورخان مشخصات ایشان را چنین بیان کرده‌اند که او مردی سیاه‌رنگ، پهن‌بینی با شکمی برآمده بود که او را ذی البطین می‌خواندند. و این امر از عظمت او چیزی نمی‌کاهد، زیرا شخصیت فرد بسته به دیانت، اخلاق، خیرخواهی، و عقیده او است، نه به شکل و صورت ظاهری.

و از دیدگاه شرع اسلام شکل ظاهری معیار شخصیت نیست. پیامبر ج می‌فرمایند: روز قیامت شخصی بلندقامت، فراخ‌شانه، تنومند و خوبصورت (زیبا) آورده می‌شود، ولی نزد پروردگار به اندازه بال پشه‌ای نیز ارزش ندارد. و می‌فرمایند: خداوند متعال به اجسام و اموال‌تان نگاه نمی‌کند، بلکه دل‌ها و اعمال‌تان را می‌نگرد.

خداوند تقوی و اعمال صالح را معیار برتری انسان‌ها قرار داده است، و می‌فرمایند: ﴿خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13].

ترجمه: «ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامیترین شما نزد خداوند باتقوی‌ترین شماست».

و حضرت پیامبر ج که استاد و اسوه کامل بشریت بود و خداوند در باره ایشان می‌فرمایند: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: 21].

ترجمه: «برای شما در زندگانی: رسول خدا سرمشق نیکوئی هست، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند».

فقراء و مستضعفان را که بسیاری از آنان سیاه و عجم بودند، در مجلس به خود نزدیک می‌نمود.

و آنگاه که خداوند ایشان را بخاطر شخص نابینا مورد سرزنش قرار داده و می‌فرمودند:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢﴾ «روی ترش کرد و اعراض نمود از آن که آن نابینا به نزدش آمد».

محبت پیامبر ج با آن صحابی نابینا افزون گشت.

حضرت پیامبر ج به تکبر و غرور و یا عدالت از او روی نگردانید، بلکه اشراف و بزرگان مکه در مجلس از پیامبر ج در بارۀ اسلام سؤالاتی می‌کردند. پیامبر ج از نابینا روی گرداند، و به سؤالات آن‌ها پاسخ داد که اگر آنان ایمان می‌آوردند، قوم‌شان نیز مسلمان می‌شد.

زیرا مردم عامه از رهبران خویش پیروی می‌کنند، اما بازهم بنابر همین روی برتافتن خداوند، پیامبر ج را مورد عتاب قرار داده می‌فرمایند:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢﴾ «روی ترش کرد و اعراض نمود از آن که آن نابینا به نزدش آمد».

پس از آن هرگاه پیامبر ج او را می‌دیدند به احترامش برخاسته و او را جای خود نشانده و می‌فرمودند: خوش آمدی ای کسی که پروردگارم مرا نسبت به شما عتاب نمود.

و آنگاه که پیامبر ج فاتحانه وارد شهر مکه شدند، دو نفر سیاه‌پوست بنام حضرت بلالس و حضرت اسامة بن زید همراه وی بودند که یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ ایشان قرار داشتند.

لقب

لقب ایشان حبیب بن حبیب است.

قبل از اسلام که میان عرب‌ها پسرخواندگی رواج داشت، حضرت پیامبرج زید بن حارثه را پسر خویش خواندند.

علت پسرخواندگی این بود که زید در خردسالی قبل از بعثت ربوده و در مکه بنام برده فروخته شد.

حکیم بن حزام او را خرید و به عمه‌اش حضرت خدیجه الکبری همسر پیامبر ج هدیه نمود و ایشانل او را به همسرش رسول الله ج بخشید، و پیامبر ج ضمن پذیرفتن و آزادی‌اش او را مورد مهر و محبت خویش قرار دادند.

تا این که پس از مدتی پدر و عموی زید پیش پیامبر ج آمدند و او را خواستند. پیامبر ج فرمودند: زید را صدا بزنید و اجازه انتخاب بدهید، اگر شما را برگزید، پس بدون فدیه از آن شما است. و اگر مرا انتخاب نمود، پس سوگند بخدا من کسی را که مرا برگزیده است با فدیه عوض نمی‌کنم. سپس پیامبر زید را صدا زده فرمودند: این دو را می‌شناسی؟

زید گفت: بلی! پدر و عمویم هستند، و آنگاه خبر شد که جهت بردنش آمده‌اند. رو به پیامبر کرد و گفت: من کسی را جز شما انتخاب نمی‌کنم و شما جای پدر و عمویم هستید.

بعد از آن پیامبر ج دست او را گرفته و بسوی کعبه در محل اجتماع قریش تشریف برده و آنان را صدا زدند که ای قریش گواه باشید: زید پسر من است، و از من ارث می‌برد، و من از او هم ارث می‌برم. از آن پس مردم او را بنام زید بن محمد ج صدا می‌زدند و در میان اهل مکه به این نام معروف شد، تا این که اسلام پسرخواندگی را لغو نمود، و در این باره خداوند فرمودند:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٤٠﴾ [الأحزاب: 40].

ترجمه: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند بر هرچیز آگاه است».

و فرمودند: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡ...﴾ [الأحزاب: 5].

ترجمه: «آن‌ها را به نام پدران‌شان بخوانید که این کار نزد خداوند عادلانه‌تر است، و اگر پدران آن‌ها را نمی‌شناسید، آن‌ها برادران دینی و موالی شما هستند».

ولادت و پذیرش اسلام

حضرت اسامهس در عصر اسلام متولد شد، و پدرش اولین جوانی بود که پس از حضرت علیس اسلام را پذیرفتند.

پیامبر حضرت حسن بن علیس را بر یک پای مبارک خویش و اسامه بن زید را بر پای دیگر می‌نهاد، و می‌فرمودند: خداوندا! من این دو را دوست دارم، تو نیز آنان را دوست بدار.

پرورش

وی در عهد اسلام پرورش یافت و به جوانی رسید، و احکام و دستورات اسلام را در عنفوان جوانی آموخت، تا این که از بهترین جوانان اسلام شد، و چرا از جوانان واقعی اسلام نشود؟

حالان که پدرش محبوب رسول الله ج بود، و در منزل ایشان ج رشد نمود، و بزرگ شد، و نورهای ایمانی را از نزدیک مشاهده کرد، و از اخلاق و رفتار پیامبر ج نهایت بهره را برد.

پس شگفت‌آور نیست که خصایص نیکو در اسامه سرایت کنند، کسی که خیلی زود از پدر متأثر شده و در هر زمینه از او پیروی می‌کرد. و آنچنان دیانت، علم و اخلاق، آداب و فضائلی را کسب نمود که نظیرش وجود ندارد، و نزد پیامبر ج از احترام و اهمیت خاصی برخوردار بودند. تا آنجا که پیامبرج به ایشان در قیادت لشکرها و سرایا اطمینان و اعتماد کامل داشتند.

مقام ایشان

پیامبر ج لشکری به فرماندهی حضرت اسامهس گسیل داشتند، برخی از مردم به خاطر کم‌سنیش اعتراض کردند.

پیامبر ج فرمود: اگر نسبت به فرماندهی او اعتراض دارید و قبلاً نیز نسبت به فرماندهی پدرش اعتراض داشتید، قسم بخدا او صلاحیت این کار را داشته، و دوست‌ترین فرد نزد من و محبوب‌ترین شخص پیش خداوند عزوجل می‌باشد.

من شما را نسبت به او توصیه به احسان و نیکی می‌کنم، و او از افراد نیک و صالح شما است.

پیامبر ج او را فرمانده لشکری تعیین کردند که در آن اصحاب بزرگواری چون حضرت عمرس همراه بودند، ولی قبل از حرکت لشکر، پیامبر ج وفات نمودند که حضرت ابوبکرس این لشکر را گسیل داشت.

حضرت عمرس در زمان خلافتش به ایشان خیلی احترام می‌گذاشتند و حقوق بیشتری از فرزندش حضرت عبداللهس به وی می‌پرداختند، با این که روزی حضرت عبدالله بن عمرس پرسید: شما چرا حضرت اسامه را بز من برتری دادید؟ با این که من با پیامبر ج در جنگ‌ها شرکت کرده‌ام و حضرت اسامه همراه نبوده است؟

حضرت عمرس فرمودند: حضرت اسامه نزد پیامبر ج از شما محبوب‌تر و پدرش نیز از پدرتان پیش پیامبر ج از درجۀ دوستی بیشتری برخوردار بود.

و حضرت عمر ج همیشه زمان ملاقات با او می‌فرمودند: «السلام عليكم أيها الأمير».

فرمان‌برداری از مادر

در عهد خلافت حضرت عثمانس قیمت نخل خرما به هزار درهم رسید. روزی اسامهس نخلی را قطع کرد و پیه نخل را درآورده و تقدیم مادرش نمود.

مردم به او گفتند: چرا چنین کردی؟ آیا نمی‌دانی که قیمت نخل به هزار درهم رسیده است؟ فرمود: مادرم از من خواسته و هرچه مادرم بخواهد و توانش را داشته باشم انجام خواهم داد.

جهاد با مشرکین

گفتم که پیامبر ج ایشان را فرمانده لشکری تعین کردند که در آن حضرت عمرس و اکابر صحابه وجود داشتند.

ایشان قبل از وفات پیامبر ج امیر سریه‌ای جهت مبارزه با برخی از مشرکین تعیین شد.

صبحگاه چون حمله و مبارزه را شروع کردند مردی از مشرکین با کشتن بسیاری از مسلمانان آنان را مرعوب کرد، ولی طولی نکشید که میدان کارزار علیه مشرکین عوض شد.

پس آنان پا به فرار نهادند، حضرت اسامهس آن مرد مشرک را که بسیاری از مسلمانان را کشته بود تعقیب نمود تا این که به او رسید و او بلافاصله لا إله إلا الله گفت تا از مرگ نجات کند. چون کسی که ایمان می‌آورد، جان و مالش مصون می‌ماند، اما حضرت اسامهس عمل او را نیرنگی جهت سلامتی از مرگ پنداشت و با شمشیر به مبارزه‌اش پرداخت لیکن او نجنگید. حضرت اسامه او را مجروح و سپس کشت، چون سریه به مدینه برگشت یکی از سپاهیان لشکر به پیامبر ج اطلاع داد.

پیامبر ج با خشونت از حضرت اسامهس پرسید که آیا او را بعد از گفتن لا إله إلا الله کشتی؟ آیا او را کشتی تا مالش را جمع‌آوری کنی؟ حضرت اسامهس پاسخ دادند که او از ترس اسلحه لا إله إلا الله گفت. پیامبر ج فرمودند: آیا تو قلبش را شکافتی که راست می‌گوید یا خیر؟ گفت یا رسول الله ج! او بسیاری از مسلمانان را به شهادت رساند. پیامبر ج فرمودند: او را بعد از گفتن لا إله إلا الله کشتی؟ حضرت اسامهس گفت: یا رسول الله! برایم طلب آمرزش کنید.

پیامبر ج فرمودند: روز قیامت آنگاه لا إله إلا لله مطالبه حفاظت خون و مال گویند را می‌کند، چه پاسخ می‌دهی؟ حضرت اسامهس گفت: یا رسول الله ج برایم طلب آمرزش کنید.

پیامبر ج باز همان جواب را فرمودند: حضرت اسامهس مجدد طلب استغفار کرد، اما پیامبر ج بر این سخن که روز قیامت چگونه لا إله إلا الله را پاسخ می‌دهید، چیزی نیفزودند[[7]](#footnote-7).

حضرت اسامهس می‌گوید که پیامبر ج پی در پی این سخن را تکرار فرمودند، تا این که حضرت اسامهس آرزو نمود که ای کاش امروز ایمان آورده بودم.

و پس از آن قسم خورد که هرگز با مسلمانی نجنگید و خداوند متعال این حادثه را در سورۀ نساء چنین بیان می‌فرمایند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٞۚ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبۡلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَتَبَيَّنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ٩٤﴾ [النساء: 94].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام برمی‌دارید تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کنید نگویید مسلمان نیستی بخاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا بدست آورید، زیرا غنیمت‌های بزرگی نزد خداوند است، شما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شما منت گذارد. بنابراین، تحقیق کنید خداوند به آنچه عمل می‌کنید آگاه است».

کناره‌گیری از فتنه

حضرت اسامهس بر سوگند و پیمانی که بسته بود سخت پایبند بود که از آن روز به بعد هرگز با مسلمانی جنگ نکند.

ایام بزودی سپری می‌شد تا این که در میان حضرت علیس و معاویهس درگیری و فتنه‌ای درگرفت.

حضرت اسامهس در این جنگ شرکت نکرد، زیرا او معتقد بود که این جنگ مسلمانان را متفرق و نیروی وحدت‌شان را متلاشی می‌نماید. و ایشانس در اجتهاد کناره‌گیری‌اش موفق بود، و این کناره‌گیری هراس از مرگ یا اجتناب از فرقه‌ای نبود، بلکه جنگ و خونریزی مسلمانان را مصلحت نمی‌دانست. ایشان حضرت علی کرم الله وجهه را دوست داشت و معتقد بود که بر حق است و نامه‌ای برای حضرت علیس فرستاد که شما اگر در زیر نیشهای شیر بودید دوست داشتم آنجا باشم، اما این عملی است که من شرکت در آن را درست نمی‌دانم، و حضرت سعد بن ابی وقاصس با نظر ایشان موافق بود.

و در این باره گفت: من با مسلمانی مبارزه نمی‌کنم تا این که حضرت اسامهس با او نجنگد.

یکی از هواداران آشوب گفت: آیا خداوند نمی‌فرماید:

﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ﴾ [البقرة: 193].

ترجمه: «با آنان پیکار کنید تا فتنه باقی نماند و دین مخصوص خدا گردد».

حضرت سعدس پاسخ داد که دین از آن خداست و جنگجویان هدف‌شان فتنه است.

وفات

حضرت اسامهس بعد از وفات پیامبر ج تا سن بیست ‌سالگی در وادی القری ماند و بعد از آن وارد مدینه منوره شد و در آنجا سکونت گزید. و در آخر خلافت معاویهس در روستائی بنام «جَرَف» از توابع مدینه منوره که رو به شام است و با مدینه منوره 3 میل فاصله داشت وفات نمود. جنازه‌اش توسط مردم به مدینه منوره حمل شده و در کنار جمعی از اصحاب گرامی رسول الله ج دفن گردید.

خداوند از وی راضی باد! و او را راضی بگرداند. و ما را به لطف و عنایت خویش از پیروان راستین آن بزرگوار قرار دهد[[8]](#footnote-8).

آمین

حضرت عبدالله بن عباس**ب**

مفسر قرآن و دانشمند اسلامی است.

نام و نسب

نام: عبدالله.

سلسله نسب: عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب.

قبیله: بنی‌هاشم قریشی.

نام مادر: ام الفضل لبابه بنت الحارت هلالی.

نسبت ایشان با پیامبر ج: پسر عموی حضرت رسول ج و مادرش خواهر حضرت ام المؤمنین میمونه همسر پیامبر ج.

لقب

به ایشان (ابوالعباس) بخاطر نسبت پدرش حضرت عباسس عموی پیامبر ج گفته می‌شد.

و ایشان را حبرالامة و ترجمان القرآن (دانشمند و مفسر قرآن مجید) می‌گفتند. چنانچه که به ایشان بنابر وسعت علم فهم دقیق و عقل کامل، برتری فائق و نجابت دودمان دانشمند و بحرالعلوم می‌گفتند.

مشخصات

ایشانس شخص بلندقامت، تنومند با چهره‌ای بسیار سفید، زیبا و درخشان که لباس‌های زیبا بر تن و عطر زیاد استعمال می‌نمودند.

آن چنان که اگر از راهی عبور می‌کرد مردم پی می‌بردند که از این راه ابن عباسس و یا شخص عطرفروش عبور کرده است.

در آخر عمر بینائی‌اش را از دست داد که می‌فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أن يأخذ الله من عيني نورهما |  | ففي لساني وسمعي منهما نور |
| قلبي ذکي وعقلي غير ذي دخل |  | وفي فمى صارم کاسيف مأثور |

«اگر خداوند نور و دید چشمانم را گرفته در عوض مرا قدرت گویایی و شنوایی کامل عطا کرده است.

و قلبی آگاه، عقلی کامل و زبانی قاطع چون شمشیر برنده دارم».

تولد

سه سال قبل از هجرت آنگاه که پیامبر ج و بنی‌هاشم در شعب ابوطالب در محاصره اقتصادی بودند، حضرت عبدالله بن عباس متولد شد، حضرت عبدالله می‌گوید: زمانی که پیامبر ج در شعب بودند، پدرم پیش ایشان ج آمد و گفت: یا رسول الله ج بگمان من حضرت ام الفضل حامله است. حضرت پیامبر ج فرمودند: امیدوارم که خداوند چشم‌تان را خنک بگرداند.

و بنابر روایتی فرمودند: آرزو دارم که خداوند ما را با تولد پسری خشنود نماید، و چون مادرم وضع حمل نمود، مرا پدرم در پارچه‌ای پیچیده خدمت پیامبر ج آورد، ایشان ج با آب دهان مبارک تحنیک نمودند.

حضرت مجاهدس می‌گوید: ما کسی دیگر غیر از حضرت عبدالله را سراغ نداریم که پیامبر ج با آب دهان مبارک تحنیک نمایند، و خود حضرت عبداللهس می‌گوید:

من سه سال قبل از هجرت آنگه که در شعب ابوطالب بودیم متولد شدم. هنگام رحلت پیامبر ج سیزده سال داشتم و بنابر روایتی پانزده سال، و روایت دوم درست‌تر است.

همراهی (مصاحبت)

حضرت عبداللهس یکی از خویشاوندان بسیار نزدیک پیامبر ج است که پدرش حضرت عباسس عموی پیامبر ج و مادرش لبابه بنت حارث خواهر ام‌المؤمنین میمونهل است.

بیشتر در منزل پیامبر ج پیش خاله‌اش می‌ماند. پس بنابراین، ارتباط نزدیک توانست، اخلاق حسنه و عادات نیکو پیامبر ج را تحصیل نماید و با فصاحت کلام و اصالت خویش توانست از ایشان ج دانشی بزرگ و فهمی درست حاصل نماید.

حضرت عبدالله بن عباسب می‌گوید: من شبی در خانه خاله‌ام ماندم و آب برای وضوء ساختن پیامبر ج آماده نمودم چون آب‌ها را دیدند پرسیدند چه کسی آب‌ها را نهاده است. پاسخ دادند: عبدالله، فرمودند: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ». «خداوندا! ایشان را فهم دین و علم تفسیر عنایت فرمایید».

و باری دیگر پیامبر ج در آخر شب مشغول نمازخواندن بودند که من آمدم و پشت سر ایشان ج اقتدا کردم که دستم را گرفته مرا بسوی خویش کشانده و چون نماز را به پایان رساندند، پرسیدند: من شما را به کنار خود می‌کشیدم، چرا عقب رفته و فاصله گرفتی.

گفتم: شما پیامبر خداوند هستید و کسی توان ایستادن در کنار شما را ندارد.

از این پاسخ خوشنود شده و از خداوند دعا خواستند تا مرا علم و فهم بیشتری عنایت فرماید.

قبل از فتح مکه حضرت عبدالله با پدرش عباس بسوی مدینه در حرکت بودند و در محلی بنام جحفه[[9]](#footnote-9) با پیامبر ج ملاقات و برخورد نمودند. و چون دریافتند که ایشان ج عازم فتح مکه‌اند از همان جا هردو پیامبر ج را جهت فتح مکه همراهی کردند، و در نوجوانی در فتح حنین و طائف نیز شرکت کرده بود.

علم و فضل

احادیث بسیاری بیانگر برتری و تقوی علمی ایشان است که در علوم مختلف تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ، شعر و ادب از توان کافی برخوردار بوده و دارای فکری درست و رأی صائب و عقلی کامل بودند.

به همین خاطر با وجود خردسالی‌اش حضرت امیرالمؤمنین فاروق اعظم او را در مجلس صحابه کبارس در کنار خویش می‌نشاندند.

خود حضرت عبدالله می‌گوید: حضرت عمرس مرا در مجلس اهل بدر راه می‌دادند تا این که بعضی از آنان ناراحت شده و معترض شدند که ما سنّاً بزرگتر هستیم، و مثل او فرزندانی داریم، چرا او را در این مجلس راه می‌دهید؟

حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند: آیا شما ذکاوت و هوشیاری علمی او را نمی‌دانید تا این که روزی اهل بدر در مجلس حضور داشتند که مرا به آن اجازه ورود رسید و حضرت امیرالمؤمنین از آنان شأن نزول سوره فتح را پرسیدند؟

برخی از آنان گفتند خداوند به پیامبرش دستور دادند که بعد از فتح مشغول استغفار و آمرزش بشوید و بعضی جواب‌های دیگر و رو به من کردند و پرسیدند: تو ابن عباس چه می‌گوئی؟

گفتم پاسخ آنگونه که گفته‌اند نیست، بلکه خداوند پیامبرش را اطلاع می‌دهد که مرگت فرا می‌رسد، پس تسبیح خداوند را بگوئید و از او طلب مغفرت و آمرزش بنمائید.

زیرا خداوند توبه را می‌پذیرد. حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: من در شأن نزول این سوره چیزی از این نمی‌دانم، و هدف ایشانس از این سؤال ثابت‌کردن مقام و منزلت علمی حضرت عبدالله بن عباسب بود.

روزی از حضرت عبدالله پرسیدند: این علم را چگونه حاصل کرده اید؟ گفت: با زبانی گویا و قلبی آگاه!.

حضرت عمرس فرمودند: حضرت عبدالله بهترین مفسر قرآن مجید است، و چون وارد مجلس می‌شد می‌فرمودند: جوانی دانشمند با زبانی گویا و قبلی بیدار تشریف آورد و روزی رو به او کردند و گفتند: تو از زیباترین، عامل‌ترین و داناترین جوانان به قرآن مجید هستی.

روزی حضرت عباسس به عبدالله گفتند: تو را امیرالمؤمنین در مجالس صحابه بزرگوار راه می‌دهند، تو از من سه پند بشنو.

1- اسرار را افشاء نکن. 2- در محضرش غیبت کسی را نکن. 3- سخن نادرستی از تو شنیده نشود.

شعبی/ می‌گوید: من به عبدالله گفتم که این نصایح برایت از 1000 درهم هدیه بیشتر ارزش دارد، گفت بلکه از بیست هزار درهم بیشتر بها دارند.

ایشانس بهره بزرگی از علم را کسب کردند، و مردم به علت شهرت وی از هرکجا جهت فراگیری علم پیش ایشان می‌آمدند. ولی با این همه فضل و برتری برای تلاش و یادگیری احادیث پیامبر ج مسافت‌ها را می‌پیمودند و خودش می‌گوید: چون می‌شنیدم نزد شخصی حدیثی از احادیث پیامبر ج است به خدمتش می‌رسیدم و اگر او را در حال خواب و یا استراحت بود.

همانجا چادرم را پهن کرده و بر آن نشسته انتظارش را می‌کشیدم، و بسا اوقات باد خاک‌ها را بر سرم می‌افشاند. و چون آن شخص از منزل بیرون می‌آمد، و مرا می‌دید، می‌فرمود:

ای پسر عموی پیامبر ج، چه خواسته‌ای دارید؟

چرا شخصی را به دنبالم نفرستادید؟

تا من به خدمت شما بیایم؟ می‌گفتم: بر من لازم است که به محضر شما بیایم و از شما احادیث پیامبر ج را بپرسم.

و می‌گوید: آن شخص زنده ماندند تا این که مردم گرد من جمع شدند و از من مسائل را می‌پرسیدند که آنگاه گفتند این جوان از من داناتر است.

حضرت عبدالله بن عمرب می‌گوید: حضرت عبدالله بن عباسب دانشمندترین فرد از امت محمد ج است. و حضرت عایشه صدیقهل می‌گوید: از میان کسانی که موجود‌اند حضرت عبدالله بن عباس عالم‌ترین فرد نسبت به سنت پیامبر ج است.

و حضرت عبیدالله بن عبدالله بن عتبه می‌گوید: من شخصی چون حضرت عبدالله بن عباسب داناتر به سنن پیامبر ج و قضاوت‌های خلفاء ثلاثه (ابوبکر، عمر و عثمانش) و علوم فقه، شعر، ادبیات، حساب و میراث از حضرت عبدالله بن عباس ندیده‌ام:

ایشان اوقات را براساس تدریسی علوم برنامه‌ریزی کرده بودند که یک روز درس فقه و روز دوم تفسیر و روز سوم بیان غزوات رسول الله ج و روز چهارم شعر و روز پنجم بررسی تاریخ اعراب، هر عالمی چون در کلاس درس او شرکت می‌کرد، برتری علمی‌اش را اعتراف نمود و هر شخص چون سؤالی می‌پرسید پاسخ کاملش را دریافت می‌کرد.

حضرت مجاهد/ می‌گوید که ابن عباس را بخاطر کثرت علم بحرالعلوم می‌گفتند.

عطاء می‌گوید: من مجلس علمی و پرسش و پاسخی چون مجلس درس حضرت عبدالله بن عباس نیافتم که هریکی از شاگردان در علوم مختلف تفسیر، نحو، شعر و فقه سؤالات گوناگونی مطرح می‌کردند، و او پاسخ می‌گفت، مناسک حج را برای مردم برپا می‌داشت.

و در میدان عرفات ضمن سخنرانی سورۀ بقره را آنچنان تفسیر کرد که مردم گفتند اگر رومیان، ترک‌ها و دیلمیان این سخنان را می‌شنیدند ایمان می‌آوردند.

نابینایی

آنچنان که گفتیم؛ حضرت عبدالله بن عباسب در آخر عمر بینائی‌اش را از دست داد، چون او جبرئیل امین÷ را در مجلس پیامبر ج مشاهده کرد.

بنابر روایتی در زمان کودکی عبدالله را پدرش جهت امری خدمت پیامبرج فرستاد. و چون آنجا رسید دید شخص دیگری در محضر پیامبر ج تشریف دارد، بدون آن که سخنی به زبان بیاورد برگشت، پس از آن حضرت عباس پیامبر ج را ملاقات نمودند گفت: من عبدالله را پیش شما فرستادم.

چون در محضرتان شخصی حاضر بود او نتوانسته چیزی بگوید و از آنجا برگشته است.

پیامبر ج فرمود: آیا می‌دانید او چه کسی بود؟ گفت: خیر! فرمودند: او جبرئیل امین بود.

و فرمودند: فرزندت از علم و دانش بهره‌مند می‌شود، ولی قبل از مردن بینائی‌اش را از دست می‌دهد.

و بنابر روایتی پیامبر ج از خود عبدالله پرسیدند: آیا تو آن شخص را مشاهده کردی؟ گفت بله، فرمود ایشان جبرئیل امین بودند و تو چشمانت را از دست می‌دهی، ولی خداوند بر ایشان احسان نمود که در آخر عمر چشم‌هایش نابینا شدند.

تواضع

ایشانس با مقام و منزلتی که داشت نسبت به مؤمنین بسیار متواضع بودند و علماء و بزرگان را احترام می‌گذاشتند.

آنگونه که شعبی/ روایت می‌کند: روزی حضرت زید بن ثابتس خواست بر اسب سوار شود که حضرت عبدالله برای ایشان رکاب را نگه داشت.

حضرت زیدس گفت: ای پسر عموی پیامبر ج شما نگه می‌دارید، تا من سوار شوم؟ فرمودند: بله به ما دستور داده شده که به علمای خود احترام بگذاریم.

حضرت زید بن ثابتس گفت: شما دست‌تان را بدهید، چون دستش را بلند کرد، حضرت زیدس آن را بوسید و فرمود: ما نیز امر شده‌ایم که اینگونه با اهل بیت پیامبر ج رفتار بنمائیم.

حضرت عبداللهس بسیار روزه می‌گرفتند ونماز می‌خواندند و تلاوت می‌کردند، و از خوف خداوند می‌گریستند که بسا اوقات این آیه مبارکه سورۀ «ق» ﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ١٩﴾ [ق: ]. را بسیار تکرار می‌کردند و می‌گریستند.

حضرت علیس او را فرماندار بصره تعیین کرد که پس از مدتی پست را رها و به مکه مکرمه تشریف برد و آنجا به گسترش علوم حدیث فقه و فتوی مشغول شد.

و مجلس علم را از امارت برتر می‌دانست، گویا برای نشر علم خلق شده بود، چون گسترش علم عزت و شرف و سیادت حقیقی است.

جهاد

در فتح مکه و غزوه حنین و طائف همراه پیامبر ج بود، و سال بیست هجری در فتح افریقا شریک بودند.

و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان فرمانده دست راست لشکر پسر عمویش حضرت علیس بودند.

و روزی حضرت علیس رو به ایشان کردند و فرمودند:

خداوند چشم کسی را که مثل حضرت ابن عباس پسر عموی دارد خنک بگرداند.

ذکاوت

ایشانس بسیار باهوش و حاضرجواب بودند، روزی معاویهس به شوخی گفت: شما بنی‌هاشم را چه شده که چشمان‌تان کور می‌شود؟ بلافاصله جواب داد همانطوری که شما بنی‌امیه دل‌هایتان کور می‌شود.

در کتاب الاتقان سیوطی داستانی نقل شده که روزی حضرت عبدالله بن عباس بر آستانه کعبه نشسته بود و مردم دوروبرش جمع شده، تفسیر آیات قرآن را می‌پرسیدند که نافع پسر ارزق به نجده پسر عویمر گفت: بیا باهم برویم پیش این شخصی که خودش را مفسر قرآن می‌داند، و آنچه را که نمی‌داند بپرسیم. هردو پیش ابن عباسب آمدند و گفتند ما قصد داریم تفسیر آیات قرآن را بپرسیم که شما در ضمن تفسیر مصداق آن را از ادبیات عرب برایمان مثال بیاورید.

چون خداوند قرآن را به زبان عربی فصیح نازل کرده است، حضرت عبداللهس فرمود آنچه می‌خواهید بپرسید. نافع گفت: خداوند در سورۀ مبارکه معارج، آیه 37 گفته:

﴿عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ عِزِينَ ٣٧﴾ [المعارج: 37]. مراد عزین چیست؟ حضرت عبداللهس فرمود: عزین جماعتی که از گروه‌های متفرق تشکیل می‌شود. نافع: آیا در ادبیات عرب کاربردی دارد؟

بله! آنجا که عبیدالله بن الابرص می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فجاؤوا يهرعون إليه حتى |  | يكونوا حول منبره عزين |

شتابان بسوی او آمدند تا این که دور و بر منبرش گروهی شدند.

نافع: در سوره مبارکۀ مائدة، آیه 35:

­﴿وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: 35]. آمده وسیله یعنی چه؟

حضرت عبداللهس: وسیله یعنی نیاز، حاجت.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبدالله بله! چنانچه عنتره می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إن الرجال إليك وسيلة |  | أن يأخذوك تكحلي وتخضي |

مردان به تو نیازمندند و اگر تو را بگیرند تو سرمه می‌زنی و حضاب.

نافع: در سورۀ مبارکۀ صافات آیه ­47 ﴿فِيهَا غَوۡلٞ﴾ [الصافات: 47]. یعنی چه؟

حضرت عبداللهس چون شراب‌های دنیوی در آن بدبوئی و تنفر نیست.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

ابن عباسب بله! آیا نشنیده‌ای که امری القیس می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب كاس شربت لا غول فيها |  | وسقيت النديم منها مزاجا |

«من بسیار لیوان‌های شراب نوشیدم که در آن‌ها بوی بد نبود و همنشینان را از آن شراب‌ها نوشاندم».

نافع: در سورۀ مبارکه انشقاق آیه 18:

﴿وَٱلۡقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ١٨﴾ یعنی چه؟

حضرت عبداللهس اتساق یعنی اجتماع.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبداللهس بله! آنجا که طرفه بن عبد می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إن لنا قلائصا نقانقا |  | مستوسقات لم يجدن سائقاً |

ما شترانی سرصدا کننده داریم که جمع شده‌اند و راننده‌ای ندیده‌اند.

نافع: در سورۀ مبارکۀ اعراف، آیه 94:

﴿بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآء﴾ [الأعراف: 94]. آمده یعنی چه؟

حضرت عبداللهس البأسا یعنی بسختی والضّراء بمعنی رنج.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبداللهس: بله! آنجا که زید بن عمرو می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أن الإله عزيز واسع حكم |  | بكفه الضرر والبأساء والنعم |

خداوند شکست‌ناپذیر حکمتش وسیع است که در دست او سختی و رنج و انعامات هستند.

بیشتر از صدا سؤال مطرح کرد که حضرت عبداللهس همه آن‌ها را پاسخ دادند و برای هر سؤال یک بیت بعنوان شاهد می‌آوردند.

وفات

در طائف به نشر علم و تقوی پرداخت تا این که بیمار شد، و بینائی‌اش را از دست داد، و سرانجام در سال 68 هجری در سن 71 سالگی دار فانی را وداع گفت، و نماز جنازه‌اش توسط حضرت محمد بن الحنیفه خوانده شد و در آنجا مدفون گشت که قبرش در محل معروف و مشهور است.

روز وفاتش حضرت رافع بن خدیج گفت: امروز کسی وفات نموده که همۀ اهل مشرق و مغرب به او نیاز داشتند.

و حضرت جابر بن عبداللهب گفت: امروز عالم‌ترین و بردبارترین فرد از دنیا رفته است، کسی که این امت با مرگ او دچار چنان مصیبتی شده‌اند که قابل جبران نیست. و حضرت مجاهد/ می‌گوید: من چون حضرت عبداللهس کسی را ندیده‌ام که با اجل مقدرش درگذشت و دانشمند این امت بود.

خداوند از او راضی باد و او را خشنود بگرداند و ما را توفیق پیروی و محبت ایشان بدهد.

پایان

عبدالله بن زبیر**ب**

قهرمانی که به دار کشیده شد.

نام و نسب

نام: عبدالله بن زبیر بن العوام.

کنیت: ابوخبیب.

نسب: قریشی اسدی.

نام پدر: زبیر بن عوام پسر عمه و حواری[[10]](#footnote-10) رسول اکرم ج.

مادر: ذات[[11]](#footnote-11) النطاقین، اسماء بنت ابوبکر صدیقب.

خاله‌اش: ام‌المؤمنین حضرت عایشه صدیقهل.

حضرت عایشهل او را زیاد دوست داشت، و بنابر روایتی که عروه بن زبیرب نقل کرده‌اند، حضرت عایشهل بعد از پیامبر ج و ابوبکر صدیق کسی را چون عبدالله بن زبیر دوست نداشت. و به شخصی که خبر سلامتی او را در جنگ جمل برای حضرت عایشهل آورده هزار درهم انعام دادند و در بارگاه خداوند سجده شکر اداء کردند.

ولادت

مادرش در حال حاملگی به مدینه منوره هجرت کرد، و چون به قباء رسید وضع حمل نمود. نوزاد را خدمت پیامبر ج آوردند، او را تحنیک نمود و عبدالله نام نهادند و برایش دعا کردند.

و پدر بزرگش حضرت ابوبکر صدیقس در گوش او اذان گفتند.

مسلمانان با تولدش بسیار خوشحال شدند و او را در خیابان‌های مدینه می‌گرداندند، تا یهود را خشمگین کنند، زیرا آنان گفته بودند که ما مهاجرین را جادو کرده‌ایم که عقیم شوند و بچه نیاورند.

مشخصات

ایشانس شخصی میان‌قامت، لاغراندام، با چهره‌ای گندمگون و ریش کوتاه که بر پیشانی‌اش اثر سجده نمایان بود.

مصعب بن زبیرس می‌گوید: گونه‌ای او کوچک و ریشش تا سن شصت سالگی پرپشت نشد، و وی شخصی بسیار عبادتگزار، زیرک، فصیح، شجاع، شرافتمند و همتی بسیار عالی داشتند.

پیامبر او را بسیار دوست داشتند و این تعجب‌آور نیست، زیرا او اولین نوزادی است که با رسیدن مادرش در مدینه منوره متولد شد.

و پدر بزرگش از زمان طفولیت دوست صمیمی ایشانس بود، پدرش حضرت زبیرس پسر عمه و حواری پیامبر ج بودند.

چون پیامبر ج در طفولیت علائم شهامت، مردانگی و ذکاوت را در او مشاهده کردند، فرمودند او همانند پدرش است. بنابر روایتی روزی پیامبرج حجامت نمودند و خون‌ها را به او سپردند و گفتند در جایی که کسی تو را نبیند این‌ها را بریز، او خون‌ها را برگرفت تا در جای پاک بریزد و با خودش اندیشید.

اگر من این‌ها را روی زمین بریزم امکان دارد نجس شوند. بنابراین، آن‌ها را نوشید.

چون برگشت پیامبر ج پرسیدند که خون‌ها را چه کردی؟ در پاسخ گفت بخاطر ازدیاد ایمان و علم و این که پاره‌ای از وجود مبارک رسول خدا ج در جانم بیاید و وجود من از زمین اولویت بیشتری داشت آن‌ها را نوشیدم.

پیامبر ج از ذکاوت و وفاداریش بسیار خوشحال شدند و فرمودند: تو را مژده می‌دهم که آتش جهنم به تو نمی‌رسد و وای بر کسانی که تو را به شهادت می‌رسانند.

حضرت عبدالله بن زبیر بدست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید که بحث‌اش ان شاء الله خواهد آمد.

از حضرت عبدالله بن عباسب نسبت به حضرت عبدالله بن زبیر سؤال شد فرمودند:

او قاری قرآن پیرو سنت پیامبر ج و عبادت‌گذار بود که در فصل تابستان از خوف خداوند روزه می‌گرفت.

و پدرش حضرت زبیرس حواری و پسر عمه پیامبر ج بود، و مادرش حضرت اسماء دختر حضرت ابوبکر صدیق و خواهر حضرت عایشهل همسر محبوب پیامبر ج بود.

پس غیر از افراد مغرض کسی حقانیتش را انکار نمی‌کند.

پرهیزگاری

حضرت ثابت بنانیس می‌گوید: من از کنار حضرت عبداللهس گذشتم او بر مقام ابراهیم آنچنان مشغول نمازخواندن بود که گویا چوبی در زمین نصب شده است.

و بسیاری از مردم می‌گویند چون حضرت عبداللهس به سجده می‌رفت پرندگان آنگونه که بر دیوار می‌نشستند، بر پشت او می‌نشستند و بر می‌خاستند، و شخصی می‌گوید: حضرت عبداللهس تمام شب را در قیام یا رکوع و یا سجده به صبح می‌رساند.

و دیگری می‌گوید: من سورۀ بقره و آل عمران و نساء و مائده را تلاوت کردم.

و حضرت عبدالله در حال رکوع بودند.

و حضرت عطاء/ می‌گویند: حضرت عبداللهس در نماز چون ساق پا ثابت بود.

روزی حضرت عمر بن عبدالعزیز از حضرت ابوملیکه خواست که شخصیت عبدالله بن زبیرس را برای‌مان تعریف کنید.

گفت: من هرگز چون او شخصیتی ندیده‌ام، روزی مشغول نماز بود که از منجنیق دشمن آجری بر صورت و سینه‌اش اصابت کرد. نه ترسید و نه قرائت را قطع کرد و نه قبل از آنجا که می‌خواست رکوع کرد، بلکه با اطمینان به نمازش ادامه داد.

و با شروع نماز همه چیز را فراموش می‌نمود، و چون به رکوع می‌رفت پرندگان بر پشتش می‌نشستند.

و در سجده آنچنان می‌ماند که گویا پارچه‌ای بر زمین افتاده است و هرروز جمعه روزه می‌گرفت، و بسا اوقات در مدینه منوره روزه می‌شد، و بسا اوقات در مکه.

و حضرت مجاهد/ می‌گویند: چون حضرت عبدالله بن زبیرس کسی توانای عبادت را نداشت.

شجاعت

همانگونه که شخص متقی و پرهیزگار بود قهرمانی پیشتاز نیز بود، و علائم قهرمانی و شجاعت در طفولیتش نمایان بود که بنابر روایتی اولین کلمه‌ای بر زبان آورد، کلمه السیف شمشیر بود.

و پدرش چون این کلمه را شنید فرمود: سوگند بخدا تو در جنگ‌ها شرکت می‌کنی، پیش‌گویی حضرت زبیرس درست بود.

بنی‌امیه بارها با لشکرهای بزرگی به فرماندهی افراد دلاور بر ایشان حمله کردند، اما هربار با شکست و رسوائی بسوی شام پا به فرار نهادند تا این که آخرین بار حجاج بن یوسف ثقفی را فرستادند که بحث‌اش خواهد آمد.

و بسیاری گفته‌اند که در سه خصلت عبادت، شجاعت و فصاحت کسی به پای حضرت عبدالله بن زبیرس نمی‌رسد.

روایت شده است آنگاه که جنگ شدت یافت بر 500 نفر حمله کردند که همه به چپ و راست فرار کردند و کسی در مقابل او تاب و توان استقامت نیاورد.

ابن صفوانس می‌گویند: با هزار نفر قهرمان جنگید و جمع آنان را متفرق ساخت و قدرت و نیرویشان را از بین برد، و به سنگ‌های که از منجنیق بر اطراف لباس‌هایش اصابت می‌کرد، هیچگونه اهمیتی نمی‌داد. و به سوی آنان حرکت کرد و چون شیر مبارزه می‌نمود، و آنچه که مردم را به دهشت و شگفت‌آورد شجاعت و پیش روی او بود.

در جهاد مسلمانان با بربرها جزء لشکر حضرت عبدالله بن ابی سرح بود که تعداد مسلمانان بیست هزار نفر و افراد دشمن 120 هزار بودند، آنان مسلمانان را محاصره کردند، و نزدیک بود مسلمانان شکست بخورند.

حضرت عبدالله بن زبیرب چون متوجه تهدید خطر شد، بلافاصله نقشه جنگ را ترسیم کرد، و با انتخاب سی نفر قهرمان که بر شهادت فی سبیل الله و نجات باقی مانده مسلمین بر دست او بیعت کرده بودند، بسوی پادشاه بربرها که تنها پشت سر لشکر قرار داشت حرکت نمودند، و دریافتند که بدون کشتن پادشاه جنگ به نفع مسلمین تمام نخواهد شد.

پس حضرت عبداللهس چون تیری رها شده بسوی او حمله‌ور شد و سر او را قطع کرده و بالای نیزه و الله اکبر می‌گفت، و مسلمانان پشت سرش تکبیر گفتند و بسوی بربرها حمله نمودند، و آنان را متلاشی کردند و لشکر دشمن شکست خورد و کشتگان بی‌شماری از خود بجای گذاشت.

حضرت عبدالله بن ابی سرح فرمانده لشکر مسلمین در قبال این عمل مهم به ایشان پاداش دادند که خودتان مژده پیروزی مسلمانان را به امیرالمؤمنین حضرت عثمانس برسانید. با شنیدن این خبر حضرت عثمانس بسیار خوشحال شدند و فرمودند: اگر می‌توانید این خبر را بر منبر پیامبر ج برای مردم اعلان کنید که ایشانس خطبه‌ای ایراد نمودند، و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر ج تمام جریان جهاد و کیفیت کشتن پادشاه بربرها و قطع‌ کردن سرش و بر سر نیزه قراردادن آن را بیان نمودند.

حضرت عبداللهس می‌گوید: من در حین سخنرانی متوجه شدم که پدرم در این جمع تشریف دارند، از هیبتش خواستم سخن را به پایان برم که با چشم اشاره نمودند سخنانت را ادامه دهید، و چون از منبر پائین آمدم مرا در آغوش گرفتند و فرمودند:

سوگند بخدا گویا من سخنان حضرت ابوبکر صدیقس را می‌شنیدم.

خلافت

چون معاویهس وفات نمود یزید با نصب از جانب معاویه زمام خلافت را عهده‌دار گشت. حضرت عبدالله بن زبیرس و حضرت امام حسینس از بیعت‌کردن بر دست او خودداری کردند، و هردو از مدینه منوره به مکه مکرمه رفتند و آنجا ساکن شدند که حضرت حسین بن علیب بنا به درخواست مردم عراق به آنجا عزیمت نمودند و در عراق همراه با اصحابش در پی بی‌وفایی عراقیان، توسط سپاه شام و کوفه و به دستور حکومت وقت به شهادت رسید.

حضرت عبداللهس که در مکه تشریف داشت مردم مکه بر دست او بعنوان امیر مکه مکرمه بیعت کردند.

یزید بن معاویه نامه‌ای برای حضرت عبدالله بن زبیرب نوشت که من یک زنجیر نقره‌ای و دستبند طلایی و گلوبند نقره‌ای برای تو فرستادم و سوگند خورده‌ام که این‌ها را بپذیری و بیایی تا خودم را از قسم بری کنم، نافرمانی مرا نکن.

حضرت عبدالله بن زبیرب نامه را خواند و دور انداخت و فرمود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا ألين لغير الحق أسأله |  | حتى يلين لضرس الـمـاضغ الحجر |

«از حقی که می‌خواهم دست‌بردار نیستم تا آنگاه که سنگ زیر دندان جونده نرم نشود».

بسیاری از مردم پیشنهاد دادند که سوگند یزید را برآورده نمائید. فرمود: سوگند بخداوند شمشیری که به عزت بر سرم بخورد از چوب ذلت بهتر است، و پس از آن مردم را به بیعت خویش فرا خواند و علناً مخالفت با یزید را آغاز نمود. و با مرگ یزید حکومت حضرت عبدالله بن زبیرب گسترش یافت و در همه شهرها مردم به دست ایشانس بیعت کردند، ولی مروان بن حکم به مبارزه ایشان برخاست، و شام و مصر را از سلطه او خارج نمود.

و لشکرهای مجهز به عراق فرستاد، اما او را مرگ به کام خویش فرو برد، و پس از او پسرش عبدالملک بر تخت حکومت نشست که در میان او و حضرت عبدالله بن زبیرب جنگ‌های شدیدی درگرفت. بویژه آنگاه که عبدالملک حجاج ثقفی را به مبارزه حضرت عبدالله بن زبیرب فرستاد.

حضرت عبدالله بن زبیرب فرمانروایی با هیبت، حاکمی عادل و باوقار متواضع، سیاست‌مداری با تجربه و عالمی بی‌همتا و قهرمانی پیشتاز بود که بسیار پایبند نماز و روزه بود.

در زمان خلافتش برای کعبه خدمات ارزنده‌ای انجام داد که ساختمان آن را براساس ابراهیمی بنا کرد و آن را با پارچه ابریشمی می‌پوشاند و همیشه آن را معطر می‌کرد. بطوری که از مسافت‌های دور بوی خوش به مشام می‌رسید، و بعضی گفته‌اند که حضرت عبدالله بن زبیرب صد برده داشت که هریکی به یک زبان صحبت می‌کردند و وی با هرکدام به زبان‌شان سخن می‌گفت. و اگر ایشان را با دید اهل دنیا می‌نگریستی آنگاه می‌گفتی شخصی است که اصلاً با جهان آخرت ارتباطی ندارد، و چون با دید معنویت نظر می‌کردی می‌گفتی او شخصی است که با امور دنیا هیچگونه رابطه‌ای ندارد و با این همه ایشان آرزو و طمع فرمانروایی را نداشت، و مدعی بیعت همه مردم هم نبود.

پس از مرگ یزید بن معاویه پیشوای شرعی و قانونی مسلمانان بود که مردم بر امارتش اجماع نمودند و در تمام کشور و بر دست ایشان بیعت کردند، چون ایشانس فرمانروای عادل و پیشوای درست‌کار و حاکمی محبوب و رهبری بی‌مثال بود.

جهاد با حجاج

حجاج پسر یوسف ثقفی به دستور عبدالملک بن مروان با 4 هزار نفر جنگجو از شام به مبارزه حضرت عبدالله بن زبیرب آمد و مسجدالحرام را محاصره کرد و منجنیق را بر بالای تپه ابوقبیس نصب کرد تا براحتی بتواند مسجدالحرام را هدف قرار دهد و آب و غذا را از اهل مسجد قطع نمود، و حضرت عبدالله بن زبیرب در حرم پناهنده شد.

او شخصی را پیش حضرت عبدالله بن زبیرب فرستاد که از سه چیز یکی را انتخاب کند:

هر کجا می‌خواهید بروید.

تسلیم شوید تا شما را با دستبند به شام بفرستم.

یا بجنگید تا کشته شوید.

حضرت عبدالله بن زبیرب کشته‌شدن را بر تسلیم‌شدن و تبعید ترجیح داد.

آخرین جنگ صبح سه شنبه هفدهم جمادی‌الاولی سال هفتاد و سه هجری درگرفت، آنگاه بر اثر محاصره آذوقه لشکریان حضرت عبدالله بن زبیرب ماندند. با این همه بازهم ایشانس استقامت کرد و دلاورانه جنگید، ولی دانست که دیگر زندگی‌اش رو به خاتمه است، ولی روح جوانمردانه و پرفتوحش هرگز حاضر به تسلیم نشد و می‌گفت: سوگند به خدا ضربه شمشیر بر سرم از چوب ذلت و خواری برتر است. لشکریان حجاج از همه درهای مسجد وارد می‌شدند و چون گروهی داخل می‌شدند بر آنان حمله می‌کرد و از مسجد بیرون می‌راند تا این که آجری بر سرش اصابت کرد و بر زمین افتاد، ولی بازهم بر آرنج چپ تکیه زده و کسانی که نزدیک می‌آمدند با شمشیر می‌زد، و در آخر همه دسته‌جمعی بر او حمله کردند و او را به شهادت رساندند.

که آخرین لحظات زندگی می‌گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أسماء أسماء لا تبكيني |  | لم يبق الحسبي وديني |

«مادرم اسماء برایم گریه نکن که جز شخصیت و دیانتم چیزی دیگر نماند».

وصارم لانت به يميني

«و شمشیری که دستم با آن عادی است».

سپس بعد از قطع سرش جسد او را بر گردنه تپه کداء بدار آویزان کردند. مادرش حضرت اسماءل که سنش از صد سال تجاوز کرده بود آمد و گفت: آیا هنوز وقت پیاده‌شدن این اسب‌سوار قهرمان نرسیده؟

حجاج نزدیک آمد و گفت: پسر منافق تو هتک حرمت بیت الله را کرد و خداوند گفته است: ﴿وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ﴾ [الحج: 25].

«و خداوند به او عذاب دردناک را چشاند».

حضرت اسماءب گفت: دروغ می‌گوئی، سوگند بخدا او منافق نبود، بلکه انسانی مؤمن و نمازگذار و وارسته بوده است، و رابطه خویشاوندی را قائم می‌داشت.

حجاج گفت: این پیرزن را برگردانید که عقلش را از دست داده است. حضرت اسماءب فرمود:

سوگند بخدا عقلم را از دست نداده‌ام و از پیامبر ج شنیدم که در قبیله ثقیف یک دروغگو و یک تبهکار پدید می‌آید، کذاب را دیدیم و تبهکار تو هستی.

نتیجه

اگر بخواهیم شخصیت واقعی حضرت عبدالله بن زبیرب را بیان کنیم به آن تعریفی بسنده می‌کنیم که حضرت عبدالله بن عباسب ایراد فرمودند که ایشانس شخصی پاک‌دامن قاری قرآن روزه‌دار که پدرش حضرت زبیرس و مادرش اسماء و پدر بزرگش حضرت ابوبکر صدیقس و خاله‌اش حضرت ام المؤمنین عایشه و مادر بزرگ پدر‌ی‌اش حضرت صفیه عمه رسول اکرم ج؛ و نویسنده کتاب می‌گوید: من او را از شیخین کمتر نمی‌دانم.

پایان

عبدالله بن عمر بن الخطاب**ب**

شخصی که بسیار با پیامبر **ج** شباهت داشت.

نام و نسب

نام: عبدالله.

نام پدر: عمر بن الخطاب.

نام مادر: زینب بنت مظعون جُمحی.

خواهرش: ام المؤمنین حفصه بنت عمر.

نسب: عدوی قریشی.

کنیت: ابوعبدالرحمن.

مشخصات و عادات

مردی میان‌قامت، تنومند با چهر‌ه‌ای گندمگون که موهایش را با رنگ زرد تیره‌رنگ می‌کرد، و سبیل‌هایش را کوتاه می‌نمود.

عادات

برای هر نماز تجدید وضوء می‌کرد، و بر نقش قدم‌های پیامبر ج راه می‌رفت و آنجا نماز می‌خواند، و اگر پیامبر ج در سایه درختی فرود آمده بودند در آنجا پیاده می‌شد، و زیر درخت آب می‌ریخت، و اگر جماعت نماز عشاء از او فوت می‌شد تمام شب را احیاء می‌نمود.

ولادت، اسلام و هجرت

در سال سوم بعثت پیامبر ج متولد شد، و همراه پدرش در مکه مکرمه اسلام را پذیرفت و در سن ده سالگی به مدینه منوره هجرت کرد.

«جهاد»

در صف مجاهدین جنگ بدر حاضر شد که بنابر کم‌سنی‌اش پیامبر ج او را نپذیرفتند و در جنگ احد هم خودش را پیش کرد که بازهم پیامبر ج او را قبول نکردند، و در جنگ خندق حاضر شد و رسول اکرم ج به او اجازه شرکت در جهاد را دادند که گفته شده در آن زمان پانزده ساله بوده است.

و بعد از آن در همه غزوات همراه پیامبر ج بود.

و بعد از وفات پیامبر ج در جنگ یرموک، قادسیه و دیگر جنگ‌هایی که در میان مسلمانان و اهل فارس و روم درگرفت حاضر شد، و در فتح مصر نیز شریک بود.

مقام علمی

ایشان از کسانی است که بیشترین احادیث را از پیامبر ج روایت کرده و از حضرت ابوبکر، عمر، عثمان، ابوذر معاذ بن جبل و ام المؤمنین حضرت عایشهش و غیره، حدیث روایت کرده است. و جمع بسیاری از صحابه و تابعین از ایشان احادیث روایت می‌کردند که عبارتند از: حضرت جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس و فرزندانش سالم، عبدالله، حمزه، بلال و زید و حضرت حفص بن عامر برادرزاده حضرت عبدالله بن عمر و از تابعین سعید بن المسیب و اسلم غلام آزاد شده حضرت عمرس، علقمه بن وقاص، ابوعبدالرحمن النهدی، مسروق، جبیر بن نفیر و عبدالرحمن بن ابی لیلی.

حضرت ابوسلمه بن عبدالرحمن می‌گوید: حضرت عبدالله بن عمرب در علم و فضل مانند پدرش بود.

و بنابر روایتی می‌گوید: حضرت عمرس در زمانی می‌زیست که چون او افرادی دیگر وجود داشت، و عبدالله در زمانی می‌زیست که مثل او کسی وجود نداشت.

حضرت سعید بن المسیبس می‌گوید:

اگر من به بهشتی‌بودن شخصی از علماء گواهی می‌دادم او حضرت عبدالله بن عمر ب بود.

امام مالکس می‌گوید:

بعد از حضرت عمرس زید بن ثابتس امام و پیشوای مردم بودند، و پس از ایشان حضرت عبدالله بن عمرب هستند.

حضرت عتبه بن مسلم می‌گوید:

روزی از ابن عمرب مسئله‌ای پرسیدند: فرمود نمی‌دانم و گفت آیا شما می‌خواهید مرا پلی بر جهنم بسازید که در هر مورد استفتاء می‌کنید؟

و هرآنچه از پیامبر ج می‌شنید، حفظ می‌نمود. و اگر بنا به عذری نمی‌توانست در جلسه‌ای از مجالس پیامبر ج شرکت کند از حاضرین در مجلس اقوال و افعال پیامبر ج را می‌پرسید و هر آنجائی که پیامبر ج نماز خوانده بودند او نماز می‌خواند و هر سال به حج می‌رفت، و در عرفات آنجائی که رسول خدا ج قیام فرمودند، او قیام می‌کرد.

پیشنهاد امارت

چندین مرتبه به ایشان پیشنهاد امارت دادند، حتی که بسا اوقات با ارعاب و تهدید قتل همراه بود ولی ایشان نپذیرفتند، حضرت حسن بن علیس می‌گوید: آنگاه که حضرت عثمانس به شهادت رسید به ایشانس مردم گفتند شما رهبر ما هستید و فرزند سرور و آقای ما هستید، بیائید تا بر دست‌تان بیعت کنیم، فرمود سوگند بخدا تا بتوانم نمی‌خواهم که بخاطر من قطره‌ای خون ریخته شود. باغیان گفتند: حاضر شوید و اگرنه تو را در خانه‌ات می‌کشیم، او سخن اول را تکرار کرد، روزی مروان بن حکم پیش ایشانس آمد و عرض کرد: دست‌تان را بدهید تا با شما بیعت کنیم، زیرا شما از سرداران عرب هستید، و از فرزندان آقا و سرور اعراب هستید، حضرت عبدالله پرسید: تو اهل مشرق را چگونه راضی می‌کنی؟ گفت آنان را شکنجه و آزار می‌دهیم تا بیعت کنند، حضرت عبداللهس فرمود: قسم بخدا دوست ندارم که هفتاد سال حکومت بدست من باشد و یک نفر بواسطه من کشته شود.

در تمام زندگانی از تفرقه نفرت داشت و تا می‌توانست مردم را به صلح و آشتی تشویق می‌نمود. و بارها می‌گفت اگر کسی مرا به سوی نماز و کارهای خیر دعوت بدهد اجابت می‌کنم، ولی اگر شخصی به جنگ برادر مسلمان و بردن مالش صدا کند، نمی‌پذیرم.

بعضی از کسانی که به ایشان می‌گفتند دست بیعت بدهید، می‌شنیدند که با خودش می‌گفت من از مردم تعجب می‌کنم که شمشیر در دست دارند و یکدیگر را می‌کشند و باز مرا می‌گویند دست بده تا با تو بیعت کنیم.

روزی حضرت نافعس از ایشانس پرسید: شما که صحابی رسول اکرم ج هستید چرا خودت را از یاری حضرت علیس باز داشته‌ای؟

گفت: حرمت خون مسلمانان مرا باز داشته، زیرا خداوند ریختن خون مسلمان را حرام کرده است و فرموده:

﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ﴾ [البقرة: 193].

ما با مشرکان جهاد کردیم تا دین از آن خداوند شد و امروز چرا بجنگیم، با بت‌پرستان که خانه خدا را پر از بت کرده بودند جهاد کردیم، تا این که خداوند بتان را از سرزمین اعراب خارج کرد و آیا امروز با کسی که «لا إله إلا الله» می‌خواند بجنگیم؟ موضع او نسبت به فتنه و آشوب میان مسلمانان آنگونه بود و از ترس و بزدلی چنین موضعی را انتخاب نکرده بود، بلکه بنابر آرزوی حیات مسلمین و حفظ خون‌شان چنین راهی را در پیش گرفته بود و بقول خداوند تمسک نمودند که می‌فرماید:

﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡ﴾ [الأنفال:46].

«و از خدا و رسولش فرمان برید و با همدیگر نزاع مکنید که در آن صورت سست می‌شوید و قدرت‌تان از بین می‌رود».

زهد و تقوی

حضرت عبدالله بن عمرب شخصی مالدار و با درآمد فراوانی بود، ولی شب قبل از تقسیم همه درآمد نمی‌خوابید، زیرا پیامبر ج او را به زهد و کناره‌گیری از دنیا و میل به آخرت تشویق کرده و فرمودند:

**«**كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ، أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ**».**

«در دنیا چنان زی که تو شخص فقیر و یا مسافر هستی».

و خود حضرت عبدالله گفت شب که فرا رسید در انتظار صبح مباش، و چون صبح شد منتظر شب مباش، سلامتی را قبل از بیماری و زندگانی را قبل از مرگ غنیمت بدان.

حضرت ایوب بن وائلس می‌گوید:

روزی برای حضرت عبداللهس 4 هزار درهم و یک چادر آوردند که من او را دیدم، در روز بعدی برای الاغش علف قرض می‌کنم، فوراً به خانه‌اش رفتم و پرسیدم مگر دیروز برای حضرت عبداللهس چهار هزار درهم و یک چادر نیاوردند؟ گفتند: بله! پس چرا امروز برای الاغش علف قرض می‌کرد؟

چون او دیروز همه آن‌ها را قبل از شب تقسیم کرده و چادر را بر شانه‌اش انداخت و بیرون رفت، وقتی که برگشت چیزی همراهش نبود.

پرسیدیم: چادر کجاست؟ گفت به فقیری بخشیدم.

حضرت ایوبس دست را بر دست زد و به بازار آمد و بر بلندی ایستاد و با صدای بلند فریاد زد که ای تاجران (تجار) چرا مال جمع‌آوری می‌کنید؟

حضرت عبدالله 4 هزار درهم درآمد و یک چادر خویش را در همان یک روز بین فقراء و مساکین تقسیم می‌کند و برای الاغش علف قرض می‌کند.

و نسبت به او پیامبر ج فرمود:

**«**نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّى مِنَ اللَّيْلِ فَيَكْثُر».

«عبدالله (بن عمر) نیکوترین فرد است اگر تهجد بخواند».

پس از آن حضرت عبداللهس هیچگاه نماز تهجد را ترک نکرد.

حضرت عبدالله بن مسعودس روایت می‌کند که از میان همه جوانان قریش حضرت عبدالله خودش را بیشتر از دنیا باز داشت.

و حضرت جابر بن عبداللهب می‌گوید:

غیر از حضرت عبدالله هریکی از ما به مال و دنیا از خود گرایشی نشان می‌داد و به آن علاقه‌مند بود.

و سدیس می‌گوید:

از جمع صحابه‌ای که من دیدم معتقد بودند هیچکس از ما مگر حضرت عبداللهس بر آن حالی که پیامبر ج از میان ما تشریف بردند باقی نماند. و حضرت طاوس/ می‌گوید:

کسی پرهیزگارتر از حضرت عبدالله ندیده‌ام.

حضرت میمون بن مهرانس می‌گوید:

گروهی از دزدان حروری نجده شتران حضرت عبداللهس را به سرقت بردند، ساربان پیش ایشانس آمد و گفت همه شتران را دزدان به سرقت برده‌اند.

حضرت عبداللهس پرسید تو چگونه رها شدی؟ گفت چون من شما را از آنان بیشتر دوست داشتم پیش شما برگشتم، بلافاصله او را آزاد کرد. و ابوعثمانس می‌گوید:

حضرت عبداللهس کنیزی بنام رمثه را زیاد دوست داشت که آن را آزاد کرد و گفت چون شنیدم که خداوند فرموده است:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾

«هرگز به نیکی دست نیابید تا آن که از آنچه دوست دارید ببخشید».

روزی برده‌ای به قیمت چهل هزار درهم خرید و آزاد کرد که آن غلام گفت: سرورم چون مرا آزاد نمودید چیزی برای امرار معاش بدهید چهل هزار درهم نیز به او داد.

و بار دیگر پنج برده خرید و جهت اداء نماز ایستاد، آنان نیز پشت سرش اقتداء کردند، چون نماز به پایان رسید پرسید شما برای چه کسی نماز خواندید؟

گفتند برای خداوند، گفت شما بخاطر خداوند آزاد هستید و بسا اوقات در یک مجلس یک مرتبه سی هزار درهم صدقه می‌داد و هرگاه چیزی را بسیار دوست می‌داشت آن را در راه خداوند انفاق می‌کرد، و گویا بردگانش این را دانسته بودند که ایشان برده‌ای را که باتقوی باشد آزاد می‌کنند.

و چون حضرت عبدالله او را می‌دید فوراً آزادش می‌کرد، بعضی از مردم به ایشان گفتند بردگان تو را فریب می‌دهند، فرمود هرکسی ما را به خاطر خداوند فریب دهد ما فریبش را می‌پذیم.

حضرت نافعس می‌گوید:

حضرت عبداللس چون آیه مبارکه: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ [الحدید: 16]. را تلاوت می‌کرد تا این که بیهوش بر زمین می‌افتاد. می‌گوید حضرت عبدالله قبل از رحلت بیشتر از هزار انسان را آزاد کرد.

روزی سائلی پیش او آمد به پسرش گفت: به او دیناری بدهید، چون سائل برفت پسرش گفت خداوند از شما به پذیرد، فرمود آیا می‌دانید خداوند از چه کسی می‌پذیرد؟

خداوند از نیکوکاران می‌پذیرد! و خودش می‌گوید:

از روزی که پیامبر ج رحلت نمودند من ساختمانی بناء نکردم و درخت نخلی هم غرس ننمودم.

و میمون بن مهران می‌گوید:

من در منزل حضرت عبداللهس وارد شدم و هرچه از قبیل لحاف تشک و فرش و غیره بود تقریباً صد درهم ارزش داشتند، و این بنابر فقر و بخل ایشان نبود، بلکه ایشان سرمایه‌دار سخاوتمندی بودند، ولی توصیه پیامبر ج را برای خویش دستور حیات عملی قرار داده بودند، دست بر شانه‌اش نهادند و فرمودند:

«كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ، أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ»**.**

اخلاق

حضرت مجاهد/ می‌گوید:

من به همراه حضرت عبدالله بن عمرب رفتم تا او را خدمت کنم، ولی او مرا خدمت کرد.

سالم می‌گوید:

حضرت عبداللهس هیچ برده‌ای را لعنت نکرد بجز یک برده که او را آزاد کرد، و بنابر روایتی ایشان خواست برده‌ای را لعنت کند که گفت «اللهم الع» و جمله را ناتمام گذاشت و فرمود دوست ندارم این کلمه را تلفظ کنم.

زید بن اسلمس می‌گوید:

شخصی حضرت عبدالله بن عمرب را دشنام داد، او ساکت بود چون به در خانه‌اش رسید به سوی او نگریست، و فرمود من و برادرم عاصم بن عمرب از نسب والایی برخورداریم. به ایشان گفته شد که تا زمانی که شما در بین مردم هستید، مردم در امنیت و آسایش به سر می‌برند، خیلی ناراحت شد و به گوینده گفت: شاید شما از اهل عراق هستید، و نمی‌دانید چرا در خانه‌ام را می‌بندم؟

و خود حضرت عبداللهس می‌گوید:

من با پیامبر ج بیعت کردم و تا امروز آن را نقض و تبدیل ننمودم و با هیچ آشوبگری همراه نشدم و مؤمنی را از خوابش بیدار نکردم.

وفات

بعد از وفات رسول اکرم ج شصت سال زندگی کردند، و هیچ امری از دستورات پیامبر ج و اصحابشش بر او پوشیده نماند.

اما مالک/ می‌گوید:

حضرت عبداللهس شصت سال در اسلام فتوی دادند و مردم از اقصی نقاط پیش او می‌آمدند.

زمان حمله نیروهای حجاج بن یوسف به مسجدالحرام ایشانس در حرم بودند که نیزه یکی از سربازان حجاج به او اصابت کرد و مجروح شد، و چون حجاج به عیادتش رفت پرسید چه کسی شما را مجروح کرده است؟ فرمود تو مرا کشتی، حجاج گفت من چگونه؟ گفت در حرم امن الهی سلاح آوردی، یکی از یارانت مرا مجروح کرد.

و بر اثر همان جراحت در سال 74 هجری در سن 84 سالگی به شهادت رسید و در مقبره مهاجرین مدفون گشتس.

پایان

عبدالله بن عمرو بن العاص**ب**

مالک دو شتر

نام و نسب

نام: عبدالله.

نام پدر: عمرو بن العاص.

کنیت: ابومحمد یا ابوعبدالرحمن.

محل تولد: مکه مکرمه.

ولادت، اسلام

هفت سال قبل از هجرت پیامبر ج متولد شد، و از پدرش سناً ده سال کوچکتر بود و با مهاجرین به مدینه منوره هجرت کرد، و جلوتر از پدرش ایمان آورد که نامش عاصم بود. پیامبر ج نامش را به عبدالله عوض کردند.

مشخصات

شخصی بلندقامت، با قیافه‌ای زیبا، رنگی سرخ، اندامی درشت و سر و ریشی سفید بود که بنابر روایتی در آخر عمر نابینا شد.

مقام علمی

ایشانس شخصی عالم، حافظ، مفسر، محقق در آیات و احکام قرآن مجید و عامل به اوامر و نواهی آن بود.

در احادیث پیامبر ج نیز چنین بود.

و از کسانی است که بیشترین احادیث را از پیامبر ج روایت کرده‌اند و از رسول اکرم ج اجازه خواست تا احادیث ایشان ج را بنویسد.

پس اجازه یافت آنگاه پرسید یا رسول اکرم ج هرچه از شما در هرحال می‌شنوم بنویسم فرمود:

آری، من جز حق چیزی نمی‌گویم، روایاتش را در صحیفه‌ای بنام «صادقیه» جمع‌آوری کرد.

حضرت ابوهریرهس می‌گوید:

شخصی غیر از عبدالله از من بیشتر احادیث روایت نکرده، چون حفظ می‌کرد و می‌نوشت و من فقط حفظ می‌کردم. بنابراین، احادیثی که حضرت عبدالله روایت کرده از روایات حضرت ابوهریرهس بیشترند، او تورات را نیز خوانده است[[12]](#footnote-12).

تقوی و زهد

هرروز روزه می‌شد و شب‌ها تا صبح عبادت می‌کرد، پدرش خدمت پیامبرج آمد و از او شکوه کرد، پیامبر ج او را خواستند و فرمودند:

جسم تو بر تو حقی دارد و خانواده‌ات نیز بر تو حقی دارد و همچنین پروردگارت بر تو حقی دارد.

پس شب عبادت کن و بخواب، روزه نگه دار و افطار کن، و در هر ماه سه روز روزه شو که برابر روزه تمام دهر است. و با پیامبر ج در بارۀ ختم قرآن مجید گفتگو کرد، پیامبر ج فرمودند: هر ماه یکبار قرآن را ختم کن، گفت من از این بیشتر می‌توانم و چندین بار خواسته‌اش را تکرار کرد. تا این که پیامبر ج فرمودند: در هفته‌ای یکبار ختم قرآن بنمای.

حضرت مجاهد/ می‌گوید:

حضرت عبدالله چون پیر و ناتوان شد بسا روزهای پی در پی روزه می‌گرفت و به تعداد آن‌ها روزه نمی‌شد، و قرآن مجید را هم چنین تلاوت می‌کرد، می‌گفت: اگر اجازه رسول اکرم ج را قبول می‌کردم برایم بهتر و آسان‌تر بود، ولی با ایشان ج پیمان بستم و حال نقض آن را درست نمی‌دانم.

تمام شب را به عبادت خداوند مشغول می‌شد و چراغ را خاموش می‌نمود و گریه می‌کرد تا این که چشمانش ضعیف شدند. ولی فرمود قطره اشکی که بخاطر خداوند بریزم از تصدق هزار دینار دوست‌تر است.

از سخنان ایشان

بنابر لطف خداوند که ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾ [البقرة: 269].

ترجمه: «هرکسی را شایسته بداند فرزانگی می‌دهد، و آن که فرزانگی داده شد خیر فراوانی بدو داده شد».

ایشان سخنوری حکیم و عالمی دانشمند بودند.

می‌گوید: من خواب دیدم که در یک دست عسل و در دست دیگر روغن دارم و مشغول لیسیدن آن‌ها هستم، پیش رسول اکرم ج خوابم را تعریف کردم.

فرمودند قرآن و تورات را می‌خوانی که هردو را خواند و مطالب و مفاهیم آن دو را درک و دانش بزرگی کسب نمود که در علم تفسیر و داستان‌های قرآن مجید و اخبار قیامت مرجع قرار گرفت، و گفت: اگر شما ارزش علم را می‌دانستید به پاس احترام آن، آنچنان سجده می‌کردید که خسته می‌شدید و از شوق آن فریاد می‌کشیدید که صداهای‌تان می‌گرفت، پس گریه کنید و اگر نمی‌توانید گریه کنید خودتان را به شکل گریه کنندگان درآورید.

و گفت: شما در پیشگاه خداوند جمع می‌شوید، پرسیده می‌شود فقراء و مساکین این امت کجا هستند؟

گروهی برمی‌خیزند، به آنان گفته می‌شود: با خودتان چه همراه دارید؟ می‌گویند: خدایا تو بهتر می‌دانی، اموال و حکومت‌ها را به دیگران عطاء کردی و ما مورد امتحان واقع شدیم و بر آن صبر کردیم. خداوند می‌فرماید: راست گفتید.

پس آنان جلوتر از دیگران وارد بهشت می‌شوند و صاحبان اموال در شدت حساب می‌مانند.

و گفت: ارواح انسان‌های مؤمن در شکم پرندگانی سبززنگ چون سارمی باشد که یکدیگر را می‌شناسند، و از میوه‌های بهشت به آن‌ها رزق داده می‌شود.

راستگوئی و سخاوت

او مانند همه یاران پیامبر ج شخصی راستگو، امین، امانتدار و سخی بود. و این تعجب‌آور نیست، زیرا از رسول اکرم ج شنیده بود که راستی انسان را به نیکی می‌رساند و نیکویی انسان را به بهشت راهنمائی می‌کند، و شخصی راست می‌گوید تا آن که نزد خداوند از گروه صدیقان می‌شود.

چون مرگش فرا رسید خواست به وعده‌اش عمل کند و خود را از نفاق پاک سازد به کسانی که در کنار او بودند، گفت مردی از قریش جهت خواستگاری دخترم آمده و من او را وعده داده‌ام.

اکنون شما گواه باشید من او را داماد نمودم، سوگند به خداوند نمی‌خواهم پروردگارم را با ثلث نفاق ملاقات کنم.

طبق روایتی گروهی از قاریان بصره حج کردند و قبل از برگشتن سوگند یاد کردند تا ما شخصی از یاران پیامبر ج را ملاقات نکنیم و برایمان حدیثی روایت نکند برنمی‌گردیم، شروع به جستجو نمودند تا این که به آنان گفته شد حضرت عبدالله بن عمروب در پایین مکه مکرمه منزل کرده است، و چون به محل اقامت ایشان رسیدند بیش از سیصد شتر دیدند، پرسیدند این شتران از چه کسی هستند؟ گفتند از حضرت عبدالله بن عمروب، پرسیدند. آیا همۀ‌شان از آن خودش هستند حالان که ما شنیده‌ایم ایشان شخصی بسیار متواضع‌اند. گفتند: صد شتر برای حمل و نقل همراهان اوست، و دویست شتر دیگر برای ضیافت میهمانان و افرادی هستند که از جای دیگر به آنجا می‌آیند.

مردی از آنان گفت ما تعجب می‌کنیم! گفتند تعجب نکنید، زیرا حضرت عبداللهس شخصی سرمایه‌دار است که بر خود لازم می‌داند میهمانان را زاد و توشه فراوانی بدهد. پس از آن خواستند که آن‌ها را بر محل او راهنمائی کنند، گفتند: او الان در مسجدالحرام است، چون به آنجا رفتند دیدند که کنار کعبه در چادر و عمامه‌ای نشسته و کفش‌هایش بر کتف چپ او آویزانند و تمام دارائی‌هایش را در راه خداوند انفاق کرده و برای خود چیزی باقی نگذاشته است. چرا چنین کرده است؟ زیرا می‌ترسید که روز قیامت گفته می‌شود:

﴿أَذۡهَبۡتُمۡ طَيِّبَٰتِكُمۡ فِي حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنۡيَا وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا﴾ [الأحقاف: 20].

ترجمه: «شما لذایذ و خوشی‌هایتان را در زندگی دنیا بهره‌برداری کردید».

و او می‌گفت: فقراء جلوتر از سرمایه‌داران وارد بهشت می‌شوند و مال‌داران در شدت حساب باقی می‌مانند.

اموالش را تقسیم می‌کرد و فقر را دوست داشت تا اگر روز قیامت شود بگوید من سرمایه‌دار نبودم.

موضع او نسبت به جنگ میان مسلمانان

حضرت عبدالله بن عمروب تمام زندگی‌اش را در عبادت زهد و تقوی گذراند تا این که آشوب برپا شد. و مسلمانان به نزاع، اختلاف و جدایی کشانده شدند و درمیان سیدنا علیس و معاویهس اختلاف و دودستگی ایجاد شد که هریک از خود رأی و اجتهاد و یارانی داشتند.

عمرو بن العاصس پدر حضرت عبداللهس از یاران معاویهس بود، ولی فرزندش کناره‌گیری را لازم می‌دانستند، او چون جایگاه فرزندش را در میان مسلمانان با محبت و اعتماد می‌دید، دوست داشت که حضرت عبداللهس در این جنگ ویرانگر از طرفداران معاویهس باشد که با پایان یافتن جنگ جمل پیش حضرت عبدالله آمد و گفت: خویشتن را جهت مبارزه در جنگ صفین آماده کنید، چون جنگ به زودی شروع می‌شود. حضرت عبداللهس گفت آیا من می‌جنگم و حال آنکه رسول اکرم ج از من پیمان گرفته‌اند که شمشیر بر گردن مسلمان نزنم؟!.

هرچه عمرو سعی کرد حضرت عبدالله جواب رد داد، ولی او اصرار داشت که حضرت عبداللهس در جنگ همراهش شود، بالآخره از سیاست و تجربه کار گرفت، از حضرت عبدالله پرسید: آیا تو آخرین عهد و پیمانی را که با پیامبر ج بستی به یاد داری؟ آنگاه که دست تو را در دستم نهادند و فرمودند:

پدرت را اطاعت کن. پس حالا من از تو می‌خواهم در این جنگ با ما همراه شوی، با شنیدن این کلمات حضرت عبداللهس غافل‌گیر شد و رأی صائب خویش را رها کرد و خویش را مجبور به اطاعت و پیروی پدر دانست و با ناراحتی و عزم این که در مقابل هیچ مسلمانی شمشیر نمی‌کشم و در این جنگ ویرانگر بهره‌ای نداشته باشم، به همراهی او حرکت کرد و در میدان جنگ رو به پدرش نگریست و گفت: اگر پیامبر ج دستور به فرمانبرداری از تو را نمی‌دادند هرگز این مسیر را همراه تو نمی‌آمدم و خودش را از میدان معرکه کنار زد و سوگند یاد نمود که من در آن تیری نیانداخته‌ام و نیزه و شمشیری نزده‌ام و من فقط به دستور پدرم شرکت کردم، چون پیامبر ج مرا گفتند: از پدرت اطاعت کن و تمام زندگانی را با صراحت گفتار و صداقت کردار، محبت برادران مسلمان، شهامت دینی و پای‌بندی بر عهدی که با پیامبر ج بسته بود به پایان رساند. و همیشه خویشتن را بر شرکت در جنگ صفین ملامت می‌کرد و می‌گفت: چگونه وارد جنگ شدم؟

چرا در جنگ با مسلمانان همراه شدم؟

سوگند بخداوند دوست داشتم که ده سال جلوتر از آن می‌مردم و می‌گفت: سوگند بخدا نه تیری انداختم و نه با شمشیر و نیزه کسی را مجروح کردم، کاش! حاضر نمی‌شدم، خدایا، در این مورد از شما طلب آمرزش و استغفار می‌کنم و به تو روی می‌آورم.

وفات

در تاریخ وفات ایشان علماء اختلاف دارند.

حضرت امام احمد/ می‌گوید: در زمان حکومت یزید بن معاویه در روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی‌‌الحجه سال شصت و سه هجری وفات کرد و دیگران سال 67 را گرفته‌اند.

یحیی بن عبدالله معتقد است که او در زمینش در سبع محلی از فلسطین وفات نمود، و برخی گفته‌اند در مصر رحلت نمود. والله اعلم.

پایان

حضرت عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدیق**ب**

یکی از قهرمانان جنگ یمامه

نام و نسب

نام: عبدالرحمن.

نام پدر: حضرت ابوبکرس.

نام مادر: ام رومان سلمیس.

خواهرش: ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقهل.

کنیت: ابوعبدالله یا ابومحمد.

جایگاه

یکی از رهبران مسلمانان می‌باشد، و این افتخار را دارد که پدرش حضرت ابوبکر صدیقس صحابی یار غار و برادر اسلامی پیامبر ج است.

روز وفات پیامبر ج وارد منزل حضرت عایشهل شد که رسول اکرمج بر سینه ام‌المؤمنین تکیه داده بودند.

مسواک تری در دست داشت، حضرت عایشه ل مسواک را گرفت و با جویدن نرمش کرد و به رسول اکرم ج داد، و چون پیامبر به مسواک‌زدن مشغول شدند دعا فرمود «اللَّهُمَّ الرَّفِيقُ الأَعْلَى».

«خداوندا رفیق اعلی می‌خواهم». و گویا پیامبر ج در دعا گفتند ای بار خدایا! او را در بهشت برین همراه من بگردان.

اسلام آوردن

زمان صلح حدیبیه مسلمان شد و قبل از فتح مکه به مدینه منوره هجرت کرد.

قبل از مسلمان‌شدن یکی از دشمنان اسلام بود که آرزوی کشتن پدرش را داشت، عداوت او روز احد آشکار شد، وقتی که قریش با تمام قوای خویش برای جلوگیری دین اسلام و مبارزه پیامبر ج به میدان آمدند.

عبدالرحمن در صف مشرکان بود و چون دو لشکر بهم رسیدند او جهت نبرد به میدان آمد که سیدنا ابوبکرس به مبارزه‌اش برخاست، چون در مقابل یکدیگر آمدند، پیامبر ج حضرت ابوبکرس را صدا زدند که شمشیر را در غلاف کن و برگرد، و ما را از وجودت بهره‌مند ساز.

گویا خداوند به پیامبر ج خبر دادند که بزودی عبدالرحمن مسلمان می‌شود، و از بهترین قهرمانان اسلام قرار می‌گیرد. و بنابراین، رسول خدا ج به حضرت ابوبکرس دستور دادند که شمشیر را در غلاف کنید و برگردید و ما را از وجود خویش مستفید بگردانید.

چون غزوه احد به پایان رسید عبدالرحمن از کشته ‌شدن و اسارت نجات می‌یابد، و به مکه مکرمه برمی‌گردد ولی همیشه صحنه نبرد پدرش در جنگ احد از جلوی چشمانش کنار نمی‌رود. و هر وقت شب و روز در خواب و بیداری در تنهایی و مجالس از خود می‌پرسید: چه اقدامی کردم؟!.

آنچه عقیده‌ای است که پدرش را وارد به کشتن او می‌کند؟ آن پدری که او را خوب می‌داند که دارای چه عقلی کامل و علم و بردباری بی‌مثال است؟

بدون تردید پدر حق است و آن دین و عقیده‌ای که قبول کرده راست و درست است، و این افکار او را رها نکرد تا این که در زمان صلح حدیبیه با خواست قلبی و علاقۀ کامل دین اسلام را می‌پذیرد و مسلمان می‌شود و از مردان قهرمان و نیکوکار اسلام به حساب می‌آید.

جهاد

در فتح مکه و شام شریک شد و در جنگ یمامه از خود رشادت و جوانمردی بجای گذاشت که هفت نفر از افراد لشکر مسلیمه کذاب را کشت و محکم بن طفیل یاور مسلیمه را از پای درآورد.

جنگ یمامه

با رحلت رسول اکرم ج و آغاز خلافت حضرت ابوبکرس بسیاری از قبایل عرب مرتد شدند و نماز و زکات را انکار کردند.

پس ابتدای خلافت حضرت ابوبکر صدیقس با تحولات گوناگون و دردناکی مواجه شد. و حال ایشانس بنابر جانشینی رسول اکرم ج و مسئولیت در پیشگاه خداوند و تاریخ انسانیت چه عکس العمل نشان دهند؟

لشکری بزرگ به فرماندهی حضرت خالد بن ولیدس برای تعقیب و مبارزه مرتدین فرستاد که برخی از آنان را با آتش و بعضی دیگر را با سنگ و پرت‌کردن از بالای کوه‌ها مورد حمله قرار دادند. تا آنان از بیم و هراس لشکر مسلمانان در شهرهای مختلف متواری شدند، و بسیاری از کردارشان توبه کرده و مسلمان گشتند، و در این جهاد مقدس حضرت عبدالرحمن بن ابی‌بکرس از خویش رشادت و جوانمردی‌هایی نشان داد. بطوری که تعداد هفت نفر از افراد لشکر مسیلمه کذاب را به هلاکت رساند، و چون متوجه شد که محکم بن طفیل یاور مسیلمه کذاب در جایی دیگر سنگر گرفته و مسلمانان را هدف رگبار تیرهایش قرار می‌دهد، فوراً او را هدف گرفت و از پای درآورد که با کشته‌شدن او و فتح آن لشکر مسلمانان توانستند که براحتی بر مسیلمه دست یابند.

او و دویست هزار نفر از یارانش را نابود کردند که با کشته‌شدن مسیلمه جمع مرتدین متفرق شدند، و اکثرشان به هلاکت رسیدند و در مدت کمتر از یک سال دوباره پرچم اسلام بر تمام جزیرة العرب به اهتزاز درآمد و اساس دین اسلام استوار گشت.

تا باشد که ﴿كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَا﴾ [التوبة:40]. «که سخن کافران پست و سخن الله بلند و برتر است».

صداقت و پاک‌دامنی

یکی از راویان حدیث از حضرت عبدالرحمن بن ابی‌بکرس حدیث روایت می‌کند، می‌گوید این حدیث را از کسی روایت می‌کنم که از او دروغی نشنیده‌ام، و چگونه دروغ بگوید؟ حالان که او فرزند حضرت ابوبکر صدیقس و برادر ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقهل است؟

چون مروان بن حکم از مردم برای یزید بن معاویه بیعت می‌گرفت حضرت عبدالرحمنس مخالفت خویش را صراحتاً اعلام کرد. چون یزید را از نزدیک می‌شناخت و اخلاق، اعمال و بی‌بندوباری‌هایش را می‌دانست، لذا بر بیعت‌کردن با او راضی نشد و برای نابودی آن قیام کرد و مردم را علیه او برانگیخت.

مروان در مسجد سخنرانی کرد و مردم را به اطاعت و پیروی از یزید تشویق نمود، و گفت خداوند یزید را در نظر امیرالمؤمنین معاویه مناسب برای خلافت دانسته است. و آنگونه که حضرت ابوبکر صدیقس حضرت عمرس را جانشین خویش تعیین می‌کنند.

حضرت عبدالرحمنس با ناراحتی پرسید: آیا این نظام سلطنتی است که شما خلافت را بعد از معاویهس حق پسرش می‌دانید؟

سوگند بخدا حضرت ابوبکر صدیقس برای خلافت هیچکس از فرزندان و اهل بیتش را تعیین نکرد، چگونه معاویه دوست دارد که خلافت برای پسرش باشد.

مروان که بسیار ناراحت شده بود بلند شد و پرسید: آیا تو آن کسی نیستی که خداوند در سورۀ مبارکه «أحقاف» فرمود: ﴿وَٱلَّذِي قَالَ لِوَٰلِدَيۡهِ أُفّٖ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِيٓ أَنۡ أُخۡرَجَ وَقَدۡ خَلَتِ ٱلۡقُرُونُ مِن قَبۡلِي﴾[الأحقاف: 17][[13]](#footnote-13)

ترجمه: «و آن شخص به پدر و مادرش گفت افّ وای بر شما، آیا مرا وعده می‌دهید که بیرون آورده می‌شوم و حال آن که نسل‌ها پیش از من گذشته‌اند».

حضرت عبدالرحمن گفت: آیا تو پسر آن شخص نیستی که او را پیامبر ج لعنت کردند؟ و چون حضرت عایشه صدیقهل از ماجرا خبر شد مروان را پرسید: تو به حضرت عبدالرحمن چنین و چنان گفته‌ای؟

تو دروغ گفته‌ای این آیه در مورد او نازل نشده است.

و بنابر روایتی فرمود: در مورد خانواده ما جز آیه برائت من چیزی دیگر نازل نشده است.

پس کلام حضرت عایشهل برهان قاطع و واضحی است که هدف از آیه مذکور حضرت عبدالرحمن نیست، چون او نافرمان پدر و مادر نبود و بر کفر نماند، بلکه مسلمان شد و از یاران برگزیده رسول اکرم ج قرار گرفت.

حکم آیه مذکور هر کافر نافرمان والدین را دربر می‌گیرد، آنگونه که در آیه بعدی بیان می‌شود.

­﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ١٨﴾ [الأحقاف: 18].

«این گروه آن کسانی‌اند که وعده عذاب خداوند بر آن‌ها محقق شد، از میان امت‌هائی که پیش از ایشان گذشته‌اند، از میان جنیان و انسان‌ها هرآینه ایشان از زیانکاران بودند».

و دین اسلام آنچه را که قبل از آن انجام می‌شد نابود می‌گرداند، چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ﴾ [الأنفال: 38].

«بگو ای پیامبر ج به کسانی که کفر ورزیده‌اند، اگر از کفرشان باز بیایند آن چه که قبلاً انجام داده اید بخشیده می‌شوند».

معاویهس چون از جریان ناراحتی حضرت عبدالرحمن و رد بیعت یزید خبر شد برای حضرت عبدالرحمن صد هزار درهم فرستاد که ایشانس دوباره آن درهم‌ها را به او برگرداند و از قبول‌کردن یک درهم نیز اباء (خودداری) ورزید.

و گفت: آیا من دین خویش را به عوض دنیا می‌فروشم؟ و بنابر کناره‌گیری از بیعت از مدینه به ناحیه‌ای از مکه مکرمه هجرت کرد.

وفات

آن چنان که گفتیم از مدینه منوره به ناحیه‌ای بنام «حبشی» در فاصله شش میلی مکه مکرمه رفت، پس از مدتی اقامت در آنجا شبی در خواب رحلت نمود که مردم جنازه‌اش را در قسمت پائین مکه مکرمه دفن کردند.

حضرت عایشه صدیقه ل چون از وفاتش خبر شد فوراً به مکه مکرمه برای زیارتش آمد و از غم جدایی‌اش کنار قبرش ایستاد و فرمود: اگر زمان مرگ او حاضر بودم گریه نمی‌کردم و نمی‌گذاشتم جنازه‌اش را از محل مرگش منتقل کنند. و آنگاه با دو بیت از متمم بن نوبره که در مرثیه برادرش مالک خوانده بود درد و اندوهش را ابراز نمودند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وكنا كند ماني جذيمة برهة |  | من الدهر حتى قيل لن يتصدعا |

«مدت زمانی ما چون دو دانه یک خوشیه بودیم تا آن که گفته شد هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلما تفرقنا كاني ومالكا |  | لطول اجتماع لم نبت ليلة معا |

«پس از مصاحبت طولانی آنگاه که من و مالک از هم جدا شدیم گویا یک شب باهم نبوده‌ایم».

و قبرش را با چادری سایه کرد و به مدینه منوره گشت. حضرت عبدالله بن عمرس از آنجا عبور می‌کرد که چشمش به چادر افتاد فوراً آمد و آن را برداشت و فرمود: او را عملش سایه می‌کند و این گفته حضرت عبداللهس خود گواه بر فضل و برتری حضرت عبدالرحمن و پاکی او از آنچه که به او نسبت می‌دادند هست.

خداوند از ایشان راضی باد و او را راضی بگرداند.

و ما را از رهروان ایشان بگرداند، آمین.

پایان

حضرت ثابت بن قیسس

سخنگوی پیامبر **ج**

تنها کسی که بعد از مرگ وصیت کرد و وصیتش اجراء گردید.

نام و نسب

نام: ثابت.

نام پدر: قیس.

سلسله نسب: ثابت بن قیس بن مالک بن امری القیس.

قبیله: الانصاری خزرجی.

کنیت: ابومحمد یا ابوعبدالرحمن.

جایگاه

ایشان سخنگوی انصار بود که به او سخنگوی پیامبر ج می‌گفتند، آنچنان که حضرت حسان بن ثابت به شاعر رسول اکرم ج مشهور بود، حضرت ثابتس سخنران فصیح و بلیغی بود.

و آنگاه که وفد تمیم پیش پیامبر ج آمد و مردم جمع شدند و هریک آنچه را که مایه افتخار و مباهات آن‌ها بود ذکر کرد. آنگاه سخنگوی آنان بلند شد و سخنان زیبایی بیان کرد که پس از او حضرت ثابتس برخاست. و آنچنان سخنرانی فصیح و بلیغی ایراد کرد که حاضرین شگفت‌زده شدند و به او شهره آفاق گفتند.

وی در پاسخ فرمود: ستایش پروردگاری را سزاست که آسمان‌ها زمین آفریده او است که در آنجا به تدبیر امور پرداخته و علمش بر تمام کائنات فراگیر و هرچیز از منبع فضلش سرچشمه گرفته و به قدرتش ما را فرمانروا قرار داد. و از میان بهترین مخلوقات پیامبر ج را برگزید که نژادی برتر دارد و از همه راستگوتر است، و کتابش را بر او نازل کرد و او را امین مخلوقات دانست.

تا این که مردم را بسوی ایمان به خداوند دعوت کند و خویشاوندانش (مهاجرین) که بهترین و نیکوکارترین افراد بشرند به او ایمان آوردند.

و پس از آنان ما انصار اولین کسانی هستیم که دعوت پیامبر ج را قبول کردیم، پس ما یاوران دین خداوند وزیران رسول او هستیم، بعد از ایشان شاعر بنی‌تمیم اقرع بن حابسس بلند شد و چند شعر خواند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أتيناك كيما يعرف فضلنا |  | إذا خالفونا عند ذكر الـمكارم |
| أنا رؤوس الناس من كل معشر |  | وأن ليس في أرض الحجاز كدارم |
| وأن لنا الـمرباغ في كل غارة |  | تكون بنجد أو بأرض التهائم |

«نزد شما آمده‌ایم تا مردم برتری ما را بدانند، آنگاه که در ذکر مباهات با ما مخالفت می‌کنند. براستی ما سران همه مردم هستیم و در سرزمین حجاز قبیله مانند بنی دارم و جود ندارد، در هر نبرد و حمله ربع غنیمت از ما است، چه در سرزمین نجد باشد و یا تهامه».

پس از او شاعر اسلام حضرت حسان بن ثابتس برخاست و او را جواب دادند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بني دارم لا تفخروا إن فخركم |  | يعود وبالاً عند ذكر الـمكارم |
| هبلتم علينا تفخرون وانتم |  | لنا خولٌ بن ظئر وخادم |

بنی دارم به خودتان مبالید که فخرتان وقت ذکر مباهات برایتان وبال می‌شود، پیش ما آمده‌اید و بر ما فخر می‌کنید؟

و حالان که شما زیر دستان و خادمان ما هستید.

پس گفتند سخنگوی آنان از سخنگوی ما برتر است و شاعرشان از شاعر ما ماهرتر است.

و صداها بلند شد و در میان‌شان شلوغی شد که خداوند فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾ [الحجرات: 2].

«ای مؤمنان صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و مانند سخن‌گفتن با همدیگر با او بلند سخن نگوئید، از این که مبادا اعمال‌تان از بین برود، در حالی که شما نمی‌دانید».

پرهیزگاری

ایشانس شخص بسیار متقی، پرهیزگار، راستگو و امین بودند. بنابر حدیثی که ابوهریرهس روایت کرده است، پیامبر ج او را تعریف کردند و فرمودند:

«نعم الرجل ثابت بن قيس شماس».

ثابت بن قیس چه مرد خوبی است که با شنیدن این آیه: ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ﴾ بسیار ترسید و فکر کرد اعمالش نابود شده‌اند، حتی که وارد منزل شد و در را بست و از ترس عذاب خداوند شروع به گریه و فریاد نمود و تا مدت چند روز از خانه بیرون نرفت.

چون پیامبر ج او را نیافت، شخصی به دنبالش فرستادند، فوراً بخدمت پیامبر ج حاضر شد. پرسیدند چرا خودت را در منزل بازداشت کرده‌ای؟ عرض کرد ای رسول خدا ج من آوازم بلند است. و می‌ترسم که اعمالم نابود شوند، چون خداوند فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾ [الحجرات: 2].

«ای مؤمنان صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و مانند یکدیگر با او با صدای بلند صحبت نکنید که مبادا اعمال‌تان نابود شود، در حالی که شما نمی‌دانید».

پیامبر ج فرمودند: مطمئن باش که تو از آنان نیستی و در دنیا زندگی راحت خواهی داشت و به آسانی بر تو مرگ می‌آید، و آنگاه که آیه:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ﴾ [لقمان: 18]. «همانا خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد».

دوباره به منزل رفت و در را بست و شروع به گریه کرد. پیامبر ج او را تا چند روزی ندیدند، شخصی به سراغش فرستادند چون آمد پرسیدند چند روز است که پیدا نمی‌شوی؟

گفت: من زیبایی و سیادت قوم خود را دوست دارم.

می‌ترسم که نکند این تکبر است و خداوند متکبران را دوست ندارد.

پیامبر ج فرمودند: تو از متکبران نیستی، در دنیا به راحتی زندگی می‌کنی و به شهادت می‌رسی و وارد بهشت می‌شوی که در جنگ یمامه به شهادت رسید و صداقت نبوت پیامبر ج را ثابت کرد که در حقش خواهد آمد.

إن شاءالله تعالی

صداقت و وفاداری

ثابتس نمونه بارز و کامل صداقت و وفاداری بود، و گفتارش راست و عهد و پیمانش را ایفاء می‌نمود و با بلندنظری سخاوت می‌کرد و مانند تمام اصحاب پیامبر ج اخلاق و عادات اسلامی را آموخته و عمل بر نهج اسلام را بر خود لازم می‌دانست. بنابر روایتی در جنگ بعاث بدست زبیر بن باطا اسیر شد. در زمان جاهلیت بین عرب‌ها رسم بود که چون سرداری اسیر می‌شد موهای پیشانی‌اش را می‌تراشیدند و آزاد می‌کردند، پس موهای پیشانی حضرت ثابت را تراشیدند و آزاد کردند که شاعر سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كم من أسير فككنا بلاثمن |  | وجز ناصية كنا مواليها |

«اسیران بسیاری را بدون فدیه با تراشیدن موهای پیشانی آزاد کردیم و ما سرور آنان بودیم».

و آنگاه که پیامبر ج دستور کشتن همه مردان یهود بنی‌قریظه را صادر کردند.

حضرت ثابتس درخواست عفو زبیر بن باطا را نمود که پیامبر ج او را بخشید، حضرت ثابت به زبیر گفت بخاطر احسانی که بر من کرده بودی تو را آزاد کردم.

گفت: بله، انسان‌های بزرگوار این چنین رفتار می‌کنند.

پس از آزادی زبیر به حضرت ثابت گفت: انسان بدون زن و فرزند چگونه زندگی می‌کند؟

حضرت ثابتس از پیامبر ج طلب آزادی زن و فرزندان او را کرد که پیامبر ج آنان را آزاد کردند و برای بار دوم زبیر گفت: انسان بدون مال و سرمایه چگونه زندگی کند؟ حضرت ثابتس از پیامبر ج تقاضای اموال او را کرد. و پیامبر ج اموالش را نیز تحویل دادند. بعد از آن زبیر خبر شد که همه اقوام و دوستانش کشته شده‌اند.

به حضرت ثابتس گفت: بدون یاران چگونه زندگی می‌شود؟ من بنابر احسانی که بر تو کرده‌ام می‌خواهم مرا به دوستان برسان.

و طبق روایتی گفت: حمایت و ضمانت شما تمام شده، مرا به دوستانم برسانید و زیاد اصرار کرد که مرا بکشید، تا این که بالآخره حضرت ثابتس از روی اجبار او را کشت.

جهاد

پیامبر ج نسبت به ثابت فرمودند:

«تَعِيشَ حَمِيدًا، وَتُقْتَلَ شَهِيدًا، وَتَدْخُلَ الجَنَّةَ».

«با آسایش و سربلندی زندگی می‌کنی و به شهادت می‌رسی و وارد بهشت می‌شوی».

حضرت ثابتس با شنیدن مژده شهادت بسیار خوشحال شد و همیشه در انتظار شهادت و رسیدن به رضای خداوند و ملاقات با پیامبر ج بودند.

او زندگی را با سعادت و سربلندی بپایان رساند و تعجب‌آور نیست، چون پیامبر ج چنین فرمودند:

ایام گذشت تا این که پیامبر ج از دنیا به سوی رفیق اعلی رحلت نمودند، و مسلمانان حضرت ابوبکر صدیقس را به جانشینی پیامبر ج برگزیدند. و قبیله‌های زیادی از اعراب مرتد شدند که حضرت ابوبکر صدیقس لشکر بزرگی به فرماندهی حضرت خالد بن ولیدس گسیل داشت، و حضرت ثابتس در این جهاد مقدس شرکت کردند و از خویش رشادت و جوانمردی خارق العبادتی نشان دادند.

در این مبارزه مجاهدین اسلام علیه مسیلمه کذاب، حضرت ثابت پرچمدار گروه انصار بود، و چون در میان دو لشکر جنگ شدت گرفت حضرت ثابت از خویش جوانمردی بی‌نظیری بجای گذاشت.

آنگاه که دید که لشکر مسلمانان عقب‌نشینی می‌کند، او و حضرت سالم مولی حذیفهس در کنار یکدیگر مشغول نبرد بودند، گفتند: ما در زمان پیامبر ج اینگونه جهاد نمی‌کردیم.

عطر استعمال نمود و کفنهایش را پوشید و با صدای بلند فریاد برآورد که خداوند از آنچه که مرتدین می‌گویند بیزار هستیم و از عمل لشکر مسلمانان معذرت‌خواهی ‌می‌کنم.

شهادت

حضرت ثابتس پرچمدار انصار و حضرت سالمس علم‌بردار مهاجرین، هردو همراه شدند و دو کانال حفر کردند و تا نصف خودشان را در خاک پوشاندند که هنگام حمله دشمن به عقب برنگردند، و چون حمله شروع شد دفاع کردند و مسلمانان را به استقامت و نبرد تشویق می‌نمودند تا این که هردو به شهادت رسیدند، و میدان معرکه را با خون پاکشان رنگین کردند که تا ابد بر شهادت و جوانمردی آنان گواهی دهد.

و خداوند نسبت به شهداء فرموده است. ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩﴾ [آل‌عمران: 169].

«کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه زنده‌اند، در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود».

اجراء وصیت

حضرت ثابتس در سرزمین یمامه به درجه رفیع شهادت نایل گشت، مردی از مسلمانان از کنارش گذشت، دید زره آهنی گران‌قیمت بر تن دارد، فکر کرد برداشتن این زره برایش درست است، لذا آن را گرفت.

حضرت ثابتس در خواب یکی از مسلمانان آمد و گفت: تو را وصیت می‌کنم که آن را خواب نپنداری و از اجرایش فراموش نشوی.

این که دیروز چون به شهادت رسیدم مردی از مسلمانان زره مرا از تنم درآورد، او در آخر لشکر قرار دارد و اسبی سرکش دارد، زره مرا در زیر دیگ گذاشته و بر روی آن پالان شتر را نهاده است.

برو پیش حضرت خالدس بگو تا آن را از او پس بگیرد. و چون به مدینه رسیدند خدمت حضرت ابوبکر صدیق بروید و بگوئید بر من اینقدر دین است آن‌ها را اداء کنید و فلان و فلان برده من آزاد است.

آن شخص چون از خواب بیدار شد فوراً خدمت فرمانده لشکر حضرت خالد بن ولیدس خوابش را تعریف کرد.

حضرت خالدس شخصی را فرستاد تا زره را بیاورد، و چون آنجا رسید همان نشانی‌ها را دریافت، و آنگاه که مسلمانان پیروزمندانه به مدینه منوره برگشتند آن شخص خوابش را برای حضرت صدیق اکبرس تعریف کرد، فرمودند: خواب درستی است و وصیت حضرت ثابتس را اجراء کردند.

و مسلمانان گفتند: حضرت ثابتس تنها کسی است که بعد از مرگ وصیت کرد، وصیتش اجراء شد.

خداوند از او راضی باد و او را راضی بگرداند

و در بهشت برین جای بدهد.

«آمین»

پایان

1. - ترجمه آیه: «اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید ایشان نیز ایمان داشته باشند بی‌گمان رهنمود گشته‌اند و اگر پشت کنند پس راه اختلاف و عداوت را در پیش گرفته‌اند». [↑](#footnote-ref-1)
2. - امام بخاری در کتاب تاریخ تعلیقاً روایت کرده است. (خامس الخلفاء للأستاذ حسن کامل الملطاوی). [↑](#footnote-ref-2)
3. - سلسله نسب مادری: فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - در سال 23 قبل از هجرت تولد یافت و تقریباً 30 سال از حضرت رسول ج کوچک‌تر بود. [↑](#footnote-ref-4)
5. - واقدی در تاریخ از امام باقرس و از حضرت عباسس روایت کرده است که زمان تعمیر خانه کعبه در سن سی و پنج سالگی پیامبر ج حضرت فاطمه متولد شد. و در سنه دوم هجری در بیستم ماه محرم در سن هیجده سالگی به نکاح حضرت علیس درآمد. و ایشان در شب سه شنبه ماه رمضان سال یازدهم هجری دنیا را بدرود گفت. إنا لله وإنا إلیه راجعون. (المرتضی ص 83) (مترجم). [↑](#footnote-ref-5)
6. - پنچ روز بعد از شهادت حضرت عثمانس در روز سه شنبه بیست و دوم ذی الحجه سال 35 هجری مردم با ایشان بیعت کردند (المنتظم لابن جوزی) و در سحرگاه هفدهم ماه رمضان سال چهل در سن شصت و سه سالگی در مسیر راه مسجد به دست ابن ملجم عبدالرحمن مرادی کندی ملعون به شهادت رسیدند، مدت خلافت ایشان چهار سال و نه ماه بود، و نماز جنازه ایشان به امامت فرزندش حضرت حسنس خوانده شد و در دارالامارة کوفه مدفون گردید. إنا لله وإنا إليه راجعون. (المرتضی للاستاد ندوی، ص 168) (مترجم). [↑](#footnote-ref-6)
7. - «و روی عن اسامة أنه قال أن رسول الله ج استغفرلی بعد ثلاث مرات وقال اعتق رقبة ولم یحکم به».

   ترجمه: «از حضرت اسامهس روایت شده که پس از آن پیامبر ج برایم سه بار یا (بعد از بار سوم) استغفار نمودند، و گفتند یک برده آزاد کن و دستور به قصاص نداد»، فقها گفته‌اند: در چنین حالتی باید قاتل کشته شود، ولی از حضرت اسامهس قصاص گرفته نشد، چون ابتدا اسلام بوده دیگر عملش را تأویل کرد. (التفسیر الـمنیر، ج 5، ص 218) «مترجم». [↑](#footnote-ref-7)
8. - «توفی فی سنة ثمان او تسع وخمسین وقیل اربع وخمسین» بنابر اختلاف روایات در سال 58 یا 59 و طبق روایتی 54 هجری وفات نمودند. أسدالغابة فی معرفة الصحابة 1/81 [↑](#footnote-ref-8)
9. - محلی است در میان مکه و مدینه. [↑](#footnote-ref-9)
10. - یار مهربان، مددکار، یاران انبیاء. [↑](#footnote-ref-10)
11. - صاحب دو کمربند. [↑](#footnote-ref-11)
12. - البته در حال حاضر روایات حضرت ابوهریرهس بیشتر‌اند، چون ایشان به شام رفت و حضرت ابوهریرهس در مدینه منوره مرکز علم ماند و از او شاگردان بیشتری استفاده کردند. «مترجم» [↑](#footnote-ref-12)
13. - «کسی که به پدر و مادرش گفت وای بر شما، آیا به من وعده می‌دهید که بیرون آورده می‌شوم؟ در حالی که پیش از من نسل‌ها از جهان رفته‌اند». [↑](#footnote-ref-13)